

دو سال بعد از یازده سپتامبر

سرمقاله

"نظرگاه انقلابی از همان ابتدا بر این نکته تأکید داشت که چنین عملیات بزرگی ... با توجه به نفوذ و پیوندهای غیرقابل انکار CIA و سازمان جاسوسی عربستان و پاکستان با بن لادن و گروه القاعده نمی تواند از چشم دستگاه‌های امنیتی آمریکا مخفی بماند. و به همین دلیل هم مطرح می کرد که باید قدرتهای ارتجاعی و متنفزی در پشت این رویداد قرار داشته باشند تا چنین افرادی تحت پوشش امنیتی آنها امکان چنین عملیاتی را بیابند. امروز که دو سال از آن رویداد می گذرد نگاهی به انبوه مدارکی که در این زمینه منتشر گردیده نشان می دهد که تنها تحلیل فوق الذکر با واقعیت انطباق داشته است. تحلیلی که البته به طور چشم بسته با انتساب به "تئوری توطئه" منکوب می شد."

صفحه ۲

و گورستانی چندان بی مرز شیار کردند
که بازماندگان را

هنوز از چشم

خونابه روان است



گرامی باد خاطره شهدای به خون خفته تابستان ۶۷

در این شماره می خوانید:

نگذاریم که چنین شود! ۵

نگاه‌های به "حزب کمونیست کارگری"

(برای ثبت در تاریخ) قسمت آخر ۷

زبده ترین دروغگویان گیتی ۹

گزارشات ۱۰

بومیان پایگاه "دیاگو گارسیا"

خواهان بازگشت به خانه هایشان هستند! ۱۱

افشاء برخی واقعیت ها در مورد واقعه ۱۱ سپتامبر ۱۳

به خاطره جانباختگان

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ ۱۴

نامه ای از ایران ۱۶

شعر ۱۸

پاسخ به سوالات ۱۹

دو سال بعد از یازده سپتامبر

می گذرد نگاهی به انبوه مدارکی که در این زمینه منتشر گردیده نشان می دهد که تنها تحلیل فوق الذکر با واقعیت انطباق داشته است. تحلیلی که البته به طور چشم بسته با انتساب به "تئوری توطئه" منکوب می شد.

امروز به هر روزنامه ای که نگاه کنید اخبار و اطلاعات جدیدی در رابطه با پیوندهای انکارناپذیر بن لادن و القاعده با CIA و اطلاع دستگاههای امنیتی آمریکا از این واقعه به چشم می خورد. برای نمونه می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- به دنبال بمب گذاری در سفارت های آمریکا در نایروبی و اسلام آباد (در آفریقا) در سال ۱۹۹۸، دولت آمریکا "بن لادن" و "القاعده" را مسبب این انفجارها اعلام نمود و سازمان ملل بر اساس قطعنامه ۱۳۳۳ از طالبان خواست که بن لادن را به اتهام دست داشتن در انفجارهای مزبور تحویل دهد. به همین دلیل نیز آمریکا، افغانستان را موشک باران نمود. اما علیرغم همه این تبلیغات و این اتفاقات، تا به حال آشکار گشته است که CIA نه تنها محل اقامت او را می دانسته بلکه کاملاً امکان دستگیری او را هم داشته است و علیرغم ادعاهای دولت آمریکا که دستگیری بن لادن را دستاویز سیاست های تجاوزکارانه خود نموده بود هیچ اقدامی در این زمینه نکرده است. نشریه "فیگارو" در یازدهم اکتبر ۲۰۰۱ گزارش داد که بن لادن از ۴ تا ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۱ در یکی از بیمارستان های "دوبی" بستری بوده و مسئول CIA آن منطقه نیز به عیادت او رفته است. بنابر این CIA در فاصله ۴ تا ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۱ کاملاً از محل اقامت "بن لادن" آگاه بوده ولی هیچگونه اقدامی جهت دستگیری او نکرده و تازه مسئول CIA در منطقه پس از عیادت از او با افتخار برای دوستان اش از این دیدار صحبت نموده است. آیا همین مورد نشان نمی دهد که تمامی تبلیغات دولت آمریکا در مورد بن لادن و قطع ارتباط او با دستگاه

بخش بزرگی از تحلیل های مربوط به این رویداد نیز اتفاقاً کار خود را از همین جا شروع می کنند یعنی از جایی که تبلیغات امپریالیزم آمریکا تمام کرده است. و با فرض صحت همه ادعاها و اطلاعاتی که دولت آمریکا به عنوان روایت رسمی این رویداد تاکنون ارائه داده تلاش می کنند تا مثلاً انگیزه ها و دلائل این اقدام تروریستی را روشن سازند. برخی با عنوان کردن تقابل "اسلام سیاسی" با امپریالیزم، این رویداد را جلوه ای از این تقابل تحلیل نمودند و برخی که مایل بودند به حرفهای خود رنگ و لعاب مارکسیستی نیز بدهند آنرا حاصل یأس و ناامیدی خرده بورژوازی که زیر فشار سرمایه بزرگ هر روز بیش از گذشته خرد می شود قلمداد کردند.

از آنجا که دولت آمریکا اسامه بن لادن میلیونر عربستانی را مسبب این حادثه معرفی می کند و با توجه به ارتباطات غیر قابل انکار دستگاههای امنیتی آمریکا با بن لادن که مورد انکار دولت آمریکا و CIA نیز قرار نگرفته (آنها تنها از قطع این ارتباط سخن می گویند). برخی از نیروهای سیاسی برای حل تناقض این ارتباط با نقش بن لادن در این حادثه بنا به روایت رسمی به تز "چرخش" متوسل شدند و مدعی گشتند که بن لادن سگی است که زنجیر پاره کرده و حال ارباب خود را گاز می گیرد. یعنی همان داستان فرانکشتین معروف، مخلوقی که بر علیه خالق خود بپا خاست.

اما نظرگاه انقلابی از همان ابتدا بر این نکته تأکید داشت که چنین عملیات بزرگی که بدون شک مستلزم تدارکات وسیع و طولانی می باشد با توجه به نفوذ و پیوندهای غیرقابل انکار CIA و سازمان جاسوسی عربستان و پاکستان با بن لادن و گروه القاعده نمی تواند از چشم دستگاههای امنیتی آمریکا مخفی بماند. و به همین دلیل هم مطرح می کرد که باید قدرتهای ارتجاعی و متنفذی در پشت این رویداد قرار داشته باشند تا چنین افرادی تحت پوشش امنیتی آنها امکان چنین عملیاتی را بیابند. امروز که دو سال از آن رویداد

حمله به برج های دوقلو نیویورک و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از جمله وقایعی است که به اعتبار نقش انکار ناپذیرش در سیر رویدادهای بعدی همچنان مورد بحث محافل مختلف در سطح جهان قرار دارد. به خصوص که گرد و غباری که با فروریزی برج های دوقلو نیویورک بپا خاست تا حد زیادی مانع دیده شدن واقعیت های پشت پرده این رویداد خونین گردید. اما هرچه از این واقعه دورتر میشویم مدارک و اطلاعات بیشتر و زنده تری درباره دلائل و انگیزه های واقعی این مسئله و ماهیت کسانی که به چنین جنایت دهشتناکی امکان وقوع دادند در دسترس همگان قرار می گیرد. در درجه اول این مدارک حاکی از آنند که علیرغم ادعاهای اولیه دستگاههای امنیتی آمریکا و روایت رسمی دولت آمریکا در این باره بروز چنین رویدادی بدون پوشش امنیتی قدرتهای ارتجاعی در خود آمریکا امکان پذیر نمی گردید. البته از همان فردای حمله به سبیل های اقتصادی و نظامی در ۱۱ سپتامبر، بودند افراد و نیروهای آزادیخواه و انقلابی ای که با توجه به تناقضات موجود در ادعاهای دستگاههای امنیتی آمریکا درباره چگونگی وقوع و عوامل این رویداد روایت رسمی در این باره را جعل واقعیت اعلام نموده و از ضرورت شناخت دستهای پشت پرده این جنایت سخن گفتند. اما چنین نیروهایی معدود بودند و صدایشان کمتر شنیده شد. امروز می توان گفت که دیگر این صداها، تک صداهایی در میان فریادهای کرکننده تبلیغات دولتی نیستند و می روند تا به باور تعداد هر چه کثیرتری تبدیل شوند. روایت رسمی که هنوز هم از سوی دولت آمریکا تبلیغ میشود این است که تعدادی از اعضای گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن که اکثراً اهالی عربستان بودند طی یک حمله تروریستی چند هوایی را ربوده و سپس آنها را به اهداف از پیش تعیین شده خود زدند، که همانطور که می دانیم در طی این جنایت هولناک حدود ۲۵۰۰ انسان جان باختند.

اعلام نموده است. بنا به گزارشات منتشر شده^۴، ژنرال محمود احمد؛ رئیس اداره اطلاعات و امنیت پاکستان مبلغ صد هزار دلار از طریق شخصی به نام "احمد عمر شیخ" به حساب بانکی "محمد عطا" واریز نموده است. روشن است که به دلیل روابط تنگاتنگ ژنرال محمود احمد با CIA این مبادلات نمی توانسته از چشم CIA مخفی مانده باشد. بر کسی پوشیده نیست که پاکستان برای سال های مدید یکی از مراکز اصلی فعالیت های آمریکا در رابطه با افغانستان و جنگ مجاهدین افغان بر علیه شوروی بوده است. و به همین دلیل هم روابط تنگاتنگی بین دستگاه های امنیتی پاکستان و آمریکا ایجاد شده است. یکی از کسانی که روابط بسیار تنگاتنگی با مقامات امنیتی آمریکا داشته همین ژنرال محمود احمد بوده است که اتفاقاً روز ۱۱ سپتامبر در آمریکا بوده و در آن روزها مذاکرات طولانی ای با مقامات مختلف آمریکا داشته است. او کسی است که آخرین خواست های آمریکا از طالبان را قبل از حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان با مقامات طالبان در میان گذاشت. بنابر این با توجه به سطح ارتباطات این فرد با CIA و مقامات آمریکا، ارسال صد هزار دلار به وسیله او برای "محمد عطا" نمی توانسته بدون اطلاع مقامات CIA رخ داده باشد.

۵- می دانیم که اشاعه روزافزون سوالاتی درباره نقش CIA در این حادثه یا کم کاری FBI، سرانجام کنگره آمریکا را علیرغم میل دولت بوش مجبور ساخت تا ضمن تشکیل کمیته تحقیقی به بررسی این مسایل بپردازد. اما علیرغم این که گزارش این کمیته دست ساز به طور کامل منتشر نشد و به بهانه حفظ مصالح ملی بخش هایی از این گزارش سانسور گردید باز هم تا آنجایی که این گزارش مطرح کرده خود گویای این واقعیت است که برخی از عناصر پلیس فدرال با مسبب حادثه ۱۱ سپتامبر همکاری داشته اند و روشن گشته که برخی از مظنونین این حادثه از قبل زیر نظر دستگاه های امنیتی آمریکا بوده اند ولی تلاشی در جهت دستگیری آنها صورت نگرفته است.

این دلایل که تنها گوشه ای از صدها دلیلی است که در این فاصله مطرح شده اند به روشنی نشان می دهند که ادعاها و تبلیغات دولت آمریکا در این رابطه کذب

ارتباط تنگاتنگ و مدام بن لادن با دستگاه های امنیتی و CIA.^۳

۳- فاکت دیگری که روابط عاملین حمله ۱۱ سپتامبر با مقامات امنیتی و در نتیجه اطلاع دستگاه های امنیتی آمریکا از حرکات آنها را برملا می سازد مربوط می شود به خلبانی که یکی از هواپیماها را به سوی برج های مرکز تجارت جهانی هدایت نمود. این فرد که دولت آمریکا او را "مروان ال شهی" معرفی نموده است از سال ها پیش هویت اش برای CIA روشن بوده است. بنابر این در شرایطی که CIA این فرد را می شناخته و حرکات اش را زیر نظر داشته است به طور طبیعی این سوال مطرح می شود که چرا او را دستگیر نکرده تا از چنین اقدامی جلوگیری نماید؟ آیا همین امر نشان نمی دهد که چه نیروهایی پوشش امنیتی لازم را جهت اجرای این طرح آماده نمودند؟ به گزارش نشریه "فرانکفورت راندشوا"، چاپ آلمان، شماره ۱۴ آگوست ۲۰۰۳، سازمان اطلاعاتی آلمان دو سال و نیم قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر اطلاعات کاملی درباره "مروان ال شهی" و روابط او با القاعده در اختیار CIA قرار داده بود. اما علیرغم همه این اطلاعات باز هم CIA هیچ گامی در جهت دستگیری این فرد برنداشته است.

این نشانه ها همه گواهی بر این واقعیت است که رویداد خونین ۱۱ سپتامبر بدون حمایت قدرت های پرنفوذ در خود آمریکا امکان وقوع نداشت و همین قدرت ها هستند که با دستاویز قرار دادن ۱۱ سپتامبر از "تروریسم" غولی در جهت توجیه آتش افروزی های آینده خود ساختند. آنهایی که این رویداد را "اولین جنگ قرن بیست و یکم" نامیدند و از ضرورت "جنگ بی پایان" سخن می گویند بدون شک همان نیروهایی هستند که از چنین رویدادی سود جسته اند.

۴- مورد دیگری که باز هم دست های پشت پرده این اقدام تروریستی را آشکار می سازد مربوط می شود به ارسال پول از پاکستان برای "محمد عطاء" که دولت آمریکا او را یکی از مسئولین اصلی حمله ۱۱ سپتامبر

^۳ جدا از روابط بن لادن با دستگاه های امنیتی آمریکا، اساساً روابط او و خانواده اش با خانواده بوش نیز امر پوشیده ای نیست و روابط تجاری و مالی این دو خانواده بارها در مطبوعات خود آمریکا مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. همین روابط باعث شد که به گزارش نشریه آمریکایی Vanity Fair، شماره اکتبر ۲۰۰۳، درست در شرایطی که به علت حمله به برج های دوقلو نیویورک پروازهای هوایی در آمریکا ممنوع شده بود خانواده بن لادن اجازه یافتند تا با هواپیمایی خاک آمریکا را ترک نمایند تا از مشکلات احتمالی ای که به دنبال اعلام نام بن لادن به عنوان مسبب واقعه ۱۱ سپتامبر ممکن بود برایشان به وجود آید مصون مانند.

های امنیتی آمریکا، یا به قول برخی "چرخش" او دروغی بیش نیست؟! این ملاقات در زمانی صورت گرفته که به ادعای کلینتون؛ رئیس جمهور سابق آمریکا، او دستور "کشتن" بن لادن را صادر کرده بود و CIA جهت اجرای این دستور مأمورانی را به منطقه گسیل کرده بود!

۲- یکی دیگر از مواردی که باز هم تداوم ارتباط بن لادن با دستگاه های امنیتی و اطلاعاتی CIA از موقعیت او را آشکار می سازد این واقعیت است که بن لادن در دهم سپتامبر ۲۰۰۱؛ یعنی یک روز قبل از یازده سپتامبر و حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، جهت مداوای بیماری کلیه اش در یکی از بیمارستان های راولپندی پاکستان بستری می شود. و جالب است که بدانیم در تمامی مدتی که او در بیمارستان بوده اکیپی از نیروهای ویژه ارتش پاکستان که در ارتباط تنگاتنگ با مستشاران آمریکایی می باشند این محل را تحت محافظت ویژه قرار داده بودند. مقامات نظامی و امنیتی پاکستان حتی کارکنان سرویس "ارولوژی" را با گروهی دیگر که پرسنل معمولی نبودند جایگزین کرده بودند. بنابر این علیرغم تبلیغات ریاکارانه آمریکا مبنی بر ضرورت دستگیری بن لادن و یا ادعای بوش در ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۱ که "مرده یا زنده" او را می خواهد در

همان دوران بن لادن با اطلاع CIA در بیمارستانی در راولپندی جهت درمان بیماری کلیه بستری و دیالیز شده است. به واقع این موارد نشان می دهد که هیچگاه رابطه بن لادن با دستگاه های امنیتی قطع نگردیده و CIA در شرایطی که رامسفیلد؛ وزیر دفاع آمریکا، فریبکارانه می گفت: "دستگیری بن

لادن مثل پیدا کردن یک سوزن از میان یک خرمن است" کاملاً امکان دستگیری او را داشته است. و این که به چنین اقدامی دست زده خود گواهی است بر

^۱ "ژیلبر آشکار" در کتاب معروف خود به نام "جدال دو توحش" می نویسد: کمتر کسی می داند که پلیس مخفی و CIA در سال ۱۹۹۹ نیروی مخصوصی را با مأموریت دستگیری یا کشتن بن لادن در افغانستان تشکیل داده بود. در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱ کلینتون در یک گفتگوی خبری ادعا نمود که دولت او دستور دستگیری و در صورت لزوم کشتن "بن لادن" را صادر کرده بود. (کتاب، "یازده سپتامبر آغاز عصری نو در سیاست جهانی" مجموعه مقاله، چاپ نشر دیگر)
^۲ منبع: "جنگ و جهانی شدن"، اثر "میشل چاسودوفسکی".

^۴ رجوع کنید به کتاب "جنگ و جهانی شدن".

محض بوده و چنین عملیات بزرگی که مستلزم فداکاری و سازماندهی ویژه ای می باشد نمی توانسته بدون اطلاع بخش هایی از دستگاه امنیتی آمریکا رخ دهد.

جالب است که به تدریج حتی کسانی از خود طبقات حاکمه در کشورهای امپریالیستی نیز به دلیل اختلافات شان با همپالگی های خود به این واقعیت اذعان می نمایند. برای نمونه "سینتیا مک کنی" نماینده دمکرات ایالت جورجیا و تنها کسی که در کنگره به لایحه اختیارات فوق العاده بوش رأی نداد در مصاحبه ای اخیرا گفت :

"هشدارهای متعددی قبل از حمله به شهرهای آمریکا در تاریخ ۱۱ سپتامبر وجود داشته" و در ادامه سخنان اش مطرح ساخت : "افراد نزدیک به دولت بوش در جنگ جدید آمریکا به منافع عظیمی دست می یابند" و به این ترتیب دست های پشت پرده این جنایت را مورد اشاره قرار می دهد. و یا به گزارش "گاردین" ، وزیر سابق محیط زیست انگلستان ؛ "مایکل میچر" ، اظهار داشته که "آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر از احتمال وقوع آن مطلع بود". میچر جهت نشان دادن دست های پشت پرده این جنایت می گوید : "این یک ضرورت قانونی در آمریکاست که هر گاه یک هواپیما از مسیر پرواز خود خارج شود هواپیماهای جنگنده به منظور تحقیق به پرواز درآیند اما تا هنگامی که هواپیمای سوم در ساعت نه و سی و هشت دقیقه بامداد

به پنتاگون اصابت نکرد هیچ هواپیمای تجسسی به پرواز درنیامد."

این نشانه ها همه گواهی بر این واقعیت است که رویداد خونین ۱۱ سپتامبر بدون حمایت قدرت های پرنفوذ در

نگاهی به اوضاع بحرانی اقتصاد آمریکا و نقش جنگ در تقویت صنایع نظامی آمریکا و از سوی دیگر ضرورت تقویت قدرت نظامی آمریکا جهت حفظ برتری آمریکا در سراسر جهان و در رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر به روشنی ماهیت آن نیروهایی که در پس پرده رویداد خونین ۱۱ سپتامبر قرار دارند را آشکار می سازد. به خصوص باید توجه نمود که جایگزینی خطر "تروریسم" به جای خطر "کمونیسم" بهترین توجیه جهت تقویت قدرت نظامی آمریکا و به کارگیری این قدرت جهت گسترش سلطه امپریالیستی این کشور می باشد ، امری که دولت بوش در جهت تحقق آن از دست زدن به هیچ جنایتی دریغ نکرده و نخواهد کرد.

خود آمریکا امکان وقوع نداشت و همین قدرت ها هستند که با دستاویز قرار دادن ۱۱ سپتامبر از "تروریسم" غولی در جهت توجیه آتش افروزی های آینده خود ساختند. آنهایی که این رویداد را "اولین جنگ قرن بیست و یکم" نامیدند و از ضرورت "جنگ بی پایان" سخن می گویند بدون شک همان نیروهایی هستند که از چنین رویدادی سود جسته اند.

با توجه به اطلاعاتی که تاکنون مطرح شده اند و آنچه که در بالا مورد اشاره قرار گرفت با قطعیت می توان گفت که اولاً "بن لادن" و گروه تروریستی "القاعده" خود دست ساز سازمان های امنیتی آمریکا بوده و در پیوند تنگاتنگ با آنها عمل می کنند بنابر این ، این ادعای CIA که از بن لادن به عنوان یک "ابزار اطلاعاتی" استفاده می کرده کذب محض می باشد. بن

لادن نه یک "ابزار اطلاعاتی" بلکه خود یکی از طراحان ، سازماندهندگان و مجریان نقشه های آمریکا در افغانستان و بقیه نقاط جهان بوده و ارتباط اش با محافل قدرتمند حاکمه در آمریکا لحظه ای نیز قطع نگردیده است. بنابر این با توجه به این واقعیت که واقعه

۱۱ سپتامبر بدون پوشش امنیتی قدرت های پرنفوذ در خود آمریکا امکان بروز نداشت آن را ناامیدی و یا یأس خرده بورژوازی نامیدن یک برخورد گمراه کننده می باشد ، در واقع تروریسم خوابیده در پشت واقعه ۱۱ سپتامبر و حوادثی از این قبیل انعکاس سیاست بخشی از بورژواهای گردن کلفتی است که

برای رسیدن به اهداف شوم شان از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزند.

نگاهی به اوضاع بحرانی اقتصاد آمریکا و نقش جنگ در تقویت صنایع نظامی آمریکا و از سوی دیگر ضرورت تقویت قدرت نظامی آمریکا جهت حفظ برتری آمریکا در سراسر جهان و در رقابت با قدرت های امپریالیستی دیگر به روشنی ماهیت آن نیروهایی که در پس پرده رویداد خونین ۱۱ سپتامبر قرار دارند را آشکار می سازد. به خصوص باید توجه نمود که جایگزینی خطر "تروریسم" به جای خطر "کمونیسم" بهترین توجیه جهت تقویت قدرت نظامی آمریکا و به کارگیری این قدرت جهت گسترش سلطه امپریالیستی این کشور می باشد ، امری که دولت بوش در جهت تحقق آن از دست زدن به هیچ جنایتی دریغ نکرده و نخواهد کرد.

THE WHITE HOUSE



ما با تروریست ها میانه ای

نخواهیم داشت!!

از در عقب وارد شوید

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نگذاریم که چنین شود!

اشرف دهقانی

به مردم نشان داد. در این زمان که جنگ ارتجاعی ایران و عراق در جریان بود، در عین حال، هر گونه بهبود در اوضاع جامعه را به شرایط بعد از جنگ محول می ساخت. اما جنگ خود مردم ما را با مصائب وحشتناکی مواجه ساخت و از این رو اعتراضات و مبارزات مردم چنان دامنه گرفت که رژیم و امپریالیست های مدافع جنگ مجبور به قطع آن شدند.

همانطور که می دانیم قتل عام زندانیان سیاسی، آن حمام خون، بلافاصله پس از قبول خفت بار قطعنامه سازمان ملل از طرف جمهوری اسلامی، به راه انداخته شد. در این مقطع شدت یابی خشم و نفرت توده ها از رژیم، شرایط بسیار ملتهبی در جامعه بوجود آورده بود و هر آن امکان بروز خیزش های بزرگ مردم می رفت. در زندان ها نیز علیرغم برقراری شرایط واقعاً جهنمی، روحیه مبارزاتی و مقاومت بالا بود. از طرف دیگر با نوشیدن "جام زهر" آتش بس و پایان جنگ، ملزومات خاصی بوجود آمده بود: جمهوری اسلامی به مثابه رژیم خدمت گزار منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران، بعد از جنگ می بایست شرایط را برای سرمایه گذاری ها جهت بازسازی خرابی های جنگ آماده نماید. روی این موضوع اندکی تأمل کنید! سرمایه در درجه اول برای سود آوری به امنیت نیاز دارد. در آن زمان، اتفاقاً رسانه های امپریالیستی با وضوح از این الزام صحبت می نمودند و آشکارا از رژیم می خواستند که باید در ایران "ثبات سیاسی" بوجود آورد؛ چه در غیر این صورت سرمایه داران برای سرمایه گذاری به آنجا نخواهند آمد. اما معنی ایجاد "امنیت" و "ثبات سیاسی" در شرایط آن روز جامعه جز این نبود که سردمداران جمهوری اسلامی با سبعت هر چه تمامتری هر اعتراض و مبارزه حق طلبانه

ها خودی ها و آشنا های همه ما بودند. از خواهران ما بودند، از برادرانمان، از فرزندانمان، از جمله دوستان و یارانمان بودند و خلاصه هر یک عزیز خانواده ای و از عزیزان ما بودند. بعضی از آن ها به کمونیسم اعتقاد داشتند. بعضی مذهبی بودند. با اینحال آنها در یک چیز اشتراک داشتند. همگی آزادیخواه بودند و... بشارت دهندگان آزادی. مسلماً ننگ این جنایت فجیع همواره در پرونده سیاه رژیم به جا خواهد ماند. اما مهم است که سوال کنیم که به راستی چرا جمهوری اسلامی در آن مقطع به چنان کشتار وسیعی دست زد؟ با ارتکاب به چنان جنایت هولناکی، رژیم در صدد پاسخگویی به کدام نیازهای ارتجاعی خویش بود؟ پاسخ این سوالات چندان مشکل نیست؛ و با رجوع به شرایط اجتماعی و سیاسی آن دوره به آسانی می توان به انگیزه و هدف رژیم از آن قتل عام پی برد.

مردم ما از همان بدو استقرار رژیم جمهوری اسلامی با توجه به تلاش های مبارزاتی و جانفشانی هایی که برای سرنگونی رژیم شاه انجام داده و به تصور خود انقلاب ضدامپریالیستی و دمکراتیک ایران را به ثمر رسانده بودند، انتظار بهبود در شرایط زندگی خود و برقراری آزادی های سیاسی و اجتماعی در جامعه را داشتند. اما جمهوری اسلامی که ماهیتاً فرقی با رژیم شاه نداشت و به واقع با پشتیبانی های همه جانبه قدرت های خارجی بر مسند قدرت قرار گرفته بود، در هر دوره به بهانه ای در مقابل خواست های مردم ایستاد. در ابتدا که هنوز خود را سازمان نداده بود از زبان اولین نخست وزیر خود، مردم را به صبر و شکیبایی دعوت می نمود و یا برای جلوگیری از مبارزات مردم آن ها را از وقوع "جنگ داخلی" می ترساند. چندی بعد چهره واقعی خود را با بگیر و ببند های وحشیانه و حمام خونی که در سال ۶۰ در زندان ها به راه انداخت،

جلادی، جنایت، ننگ، حمام خون... ۲۵ سال است که این کلمات به همراه نام رژیم جمهوری اسلامی تکرار می شوند. اما حتی با این کلمات نیز هنوز نمی توان به درستی درجه توحش و ددمنشی ارتجاع حاکم بر ایران در تابستان سال ۶۷ را توصیف نمود. کشتارهای ۶۷ با وجود آنکه به دنبال سرکوب های بسیار جنایت کارانه رژیم جمهوری اسلامی در سال ۶۰ صورت گرفت، خود آنقدر فجیع، وحشیانه و بی رحمانه بودند که گاه جلادان مجری حکم نیز از آنها دچار حیرت می گشتند. به راستی هنوز هم غیر قابل باور به نظر می رسد! مگر می شود در مدت کوتاهی هزاران زندانی سیاسی را بدون آنکه حتی خود بدانند عازم کجا هستند، دست بسته و چشم بسته به قتلگاه برد و با گره طنابی به زندگیشان پایان داد؛ و آنگاه پیکرهای بی جانشان را به درون کامیون های حمل گوشت انداخته و در بیابان ها دسته دسته با همان لباس هایشان در گودال هائی چال نمود؟! مگر می شود زندان با زندانیان درونشان را یک جا به آتش کشید و انسان های متحرک و زنده ای را یکباره به تلی از خاکستر تبدیل ساخت؟! بلی، چنین، شد. تحت حاکمیت یک رژیم مدافع منافع قدرت های خارجی و سرمایه داران وابسته داخلی هر جنایت هولناکی از این نوع، شدنی است.

به این ترتیب بود که رژیم جمهوری اسلامی خون هزاران، بل ده ها هزار تن از عاشقان زندگی که زندگی و سعادت را برای همه می خواستند، خون هزاران تن از آگاه ترین و پاک ترین انسان های جامعه ما را در تابستان ۶۷ بر زمین ریخت. تصور نکنید که آن زندانیان افراد خاصی بودند جدا از مردم خود. نه، همه شما آن ها را می شناسید. آن

← و هر صدای آزادی خواهی را در گلو خفه نمایند تا در حالی که خود را حفظ و پایه های رژیم را تحکیم می کنند، امنیت و "ثبات سیاسی" مورد نیاز سرمایه گذاری های خارجی و داخلی را در ایران تضمین نمایند. این، یک نیاز ارتجاعی بود که رژیم با قتل عام کمونیست ها و دیگر مبارزین آزادیخواه به آن پاسخ داد.

بلی، گردانندگان جمهوری اسلامی، هم از شدت خشم و نفرت توده ها نسبت به خود با خبر بودند و هم بر مبنای شرایط مادی زندگی مردم، خوب می دانستند که بر پائی جنبش های توده ای در آن زمان در جامعه اجتناب ناپذیر است. و به این نیز آگاه بودند که وجود هر فرد مبارز شناخته شده در یک محل و در میان مردم با توجه به فقدان یک سازمان انقلابی قدرتمند در جامعه عامل بسیار موثری برای اتحاد و سازمانیابی توده ها است (سازمانیابی و تشکیلات! همان سلاح بسیار مهم و اساسی که مردم ما سال هاست از فقدانش در رنجند). بنابراین رژیم حذف فیزیکی یکایک افراد آزادیخواه و مبارزی را که می شناخت در صدر برنامه خود قرار داد.

یک نسل کشی کامل! نابودی نسلی از زنان و مردان آگاه و مبارز ایران. به این منظور، قبل از اجرای آن طرح جنایتکارانه حتی کسانی هم که از مدت ها پیش از زندان آزاد شده و در بیرون بسر می بردند را مجدداً دستگیر نمودند. همچنین از آنجا که قرار بود یک نسل کامل از مبارزین را بکشند، در کردستان به دستگیری پیشمرگه هائی پرداختند که مدتی بود سلاح بر زمین گذاشته و با گرفتن به اصطلاح امان نامه از رژیم مشغول زندگی عادی و ساده ای بودند. در آن زمان هیچ زندانی مخالف رژیم از زندان آزاد نشد. زندانیانی که دوره محکومیت شان از مدت ها پیش به پایان رسیده بود را همچنان در زندان ها نگه داشته بودند و آنها را به اصطلاح "ملی کشی" می کردند (اصطلاحی که داغ ننگ زندان های رژیم شاه را دارد). همه آن ها را در تابستان ۶۷ کشتند. تشکیل کمیته های مرگ که به نادرست نام "دادگاه" به آن ها داده می

شود نشانه دیگری از قصد رژیم مبنی بر حذف فیزیکی هر فردی بود که مبارز و آزادیخواه شناخته می شد. این کمیته ها وظیفه غربال کردن انبوه زندانیان را داشتند تا صف افراد مبارز و مقاوم از کسانی جدا شود که یا در زندان حاضر به همکاری با جلادان رژیم بودند و یا به هر حال با معیارهای اسلامی مورد نظر کمیته هم خوانی داشتند. (البته باید دانست که رژیم حتی از میان توابعین نیز قربانی گرفت). "کمیته های مرگ" به منظور فوق، زندانی را با سئوالات کاملاً حساب شده ای مورد ارزیابی قرار می دادند. سوال ها تماماً جنبه سیاسی و عقیدتی داشتند. زندانیان نیز نمی دانستند که منظور سئوال کنندگان چیست. پرسیده می شد که به چه اتهامی در زندان هستی. پاسخ داده می شد من مارکسیست هستم. یا مجاهدم. یا وابسته به هیچ گروهی نیستم ولی به خدا اعتقاد ندارم. یا نماز نمی خوانم و از این قبیل. اما همین پاسخ ها کافی بودند که مزدوران جمهوری اسلامی در مقابل نام زندانی حکم اعدام او را بنویسند.

در همان زمان که رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت در میان مردم، اخبار جنایات خود را در روزنامه ها درج می نمود، ادعا کرد که آن کشتارها را در عکس العمل به عملیات "فروغ جاویدان" سازمان مجاهدین یا به قول رژیم "عملیات مرصاد" انجام داده است. اما صرفنظر از این که چه نظری نسبت به اهداف و انگیزه های آن عملیات سازمان مجاهدین داشته باشیم (و حتی آن را غیر انقلابی هم ارزیابی کنیم)، هم، حقایق بر شمرده فوق الذکر و هم، واقعیت های آشکار شده دیگری کاذب بودن ادعای رژیم در این مورد را ثابت می کنند. امروز چه بر مبنای افشاء گری های معدود بازماندگان آن فاجعه و چه به یاری خانواده های داغدار و مبارز آن جان باختگان که هر سال بر سر قبر عزیزان خود در قبرستان هائی که رژیم نام "لعنت آباد" به آن ها داده است، جمع می شوند، معلوم است که اقداماتی از قبیل قطع ملاقات های زندانیان با خانواده هایشان و در همان زمان نقل و انتقال زندانیان از یک زندان به زندانی دیگر، برداشتن تلویزیون ها از بندها و قطع هر گونه

ارتباط زندانی با محیط بیرون جهت بی خبر نگاه داشتن زندانیان از آنچه در بیرون و در درون جامعه می گذرد و غیره همگی پیش از انجام "عملیات فروغ جاویدان" صورت گرفته بود و این خود حاکی از آن است که تصمیم برای نابودی زندانیان سیاسی و تدارک برای اجرای آن، از خیلی وقت پیش توسط دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی صورت گرفته بود. این را هم باید دانست که بعدها بعضی از جریانات سیاسی در داخل و خارج از کشور برای تطهیر خاتمی و "اصلاح طلبان" کوشیدند که فاجعه کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را صرفاً به مهره های پیشین رژیم و به خصوص به شخص خمینی منتسب نمایند. اما واقعیت این است که خاتمی و به اصطلاح اصلاح طلبان دیگر در آن زمان هر یک چه بطور مستقیم و چه غیرمستقیم در آن جنایت شرکت داشتند و دستان همه وابستگان به رژیم، از ریز و درشت، به خون عزیزان ما آغشته است. اساساً بحث بر سر این جناح و آن جناح و این فرد آخوند و معمم و آن غیرمعمم و کت و شلواری نیست. بحث بر سر کلیت رژیم جمهوری اسلامی به مثابه دشمن توده های رنجیده ماست. رژیمی که اگر پا بر جا بماند، در جامعه ما جلادی، جنایت، ننگ و حمام خون نیز همچنان برقرار خواهد ماند. نگذاریم که چنین شود. وظیفه تک ماست که به هر وسیله که می توانیم بر علیه این رژیم مبارزه کنیم. حتی کوشش ما برای ارتقاء سطح آگاهی سیاسی خود و سعی در وقوف به آنچه امروز در ایران و در جهان می گذرد، می تواند اقدامی در این جهت باشد. این رژیم جنایت پیشه بر آنست که کماکان آینده ما، آینده خواهرانمان، برادرانمان، فرزندانمان و خلاصه آینده عزیزانمان را رقم بزند. نگذاریم که چنین شود.

یا ما سر خصم کوبیم به سنگ

یا او سر ما به دار سازد آونگ

شهریور ۱۳۸۲

گرامی باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!

نگاهی به "حزب کمونیست کارگری" (برای ثبت در تاریخ)

ع. شفیع

قسمت آخر

تشکیلاتی در درون "حزب" پدیدار شد و به طور روزمره ای بالا گرفت. اعتراض و مخالفت‌های پیشمرگان و اعضای کومه له با سیاست‌های رهبری، عدم راهگشایی حزبی که قرار بود با تئوری‌های پیغمبرآبانه جناب حکمت و دوستانش چه‌ها که نکند و شکست کامل این تئوری‌ها در کردستان، سرانجام در بستر تغییرات منطقه ای و به طور مشخص جنگ اول خلیج فارس منجر به انشعاب در این جریان و پایان فصل دیگری از تاریخ حیات این تفکر شد.

در میان حیرت همگان منصور حکمت در راس رهبری "حزب کمونیست ایران" یعنی جریانی که تا اینجا موفق به تضعیف و شقه کردن کومه له شده بود، حزب دست ساز خود را آن هم در حالیکه تمامی اهرم‌های قدرت را در دست داشت ترک و حزبی قلبی تر از اولی به نام "حزب کمونیست کارگری" را بر روی کاغذ برپا نمود. آنهم با این بهانه عوامفریبانه که برای ایشان دیگر مسجل شده بود که "حزب کمونیست ایران" به دلیل سلطه "سنت‌های ناسیونالیستی" و "غیر کارگری" بر آن، دیگر به درد طبقه کارگر ایران نمی خورد. بنابر این می بایست پرچم جدیدی هوا کرد و "حزب" جدیدی را ساخت. البته این شیوه "حزب" سازی و "حزب" جدید اگر هر ایرادی داشت - از جمله اینکه در خارج کشور و بدون کوچکترین ارتباطی با داخل ساخته شده بود - دارای این مزیت بود که معضلات گریبانگیر "حزب" سازان عوامفریب ما را در بسیاری موارد حل می کرد. از جمله اینکه بن بست و شکست "حزب" قبلی را به گردن کومه له و دستگاه فکری سابق یعنی "مارکسیسم انقلابی" - که زمانی نه چندان دور همین آقابان با بی شرمی تمام بسان یک کالای بورژوازی در مزایای آن تبلیغ میکردند - می انداخت و می کوشید که بدون کمترین انتقادی به

کمونیست ایران" بود) و در نتیجه موجه و طبیعی جلوه دادن جنگ قدرت زیانبار بین حزب دمکرات و کومه له به مثابه جنگ بین بورژوازی و کمونیسم در حقیقت بر آتش جنگ برادرکشی این دو جریان بنزین می ریخت. نگاهی به مقالات این "حزب" در آن دوران بخوبی نشان می دهد که چگونه رهبران "حزب کمونیست" و "کومه له" در این مقالات با پیشبرد یک خط سیاسی زیانبار به شیوه ای هیستریک، پیشمرگان کومه له را برای یک جنگ غیر انقلابی بر علیه حزب دمکرات تشجیع و تحریک می کردند. آنها در آن دوره با "مارکسیسم انقلابی" خود از هیچ تلاشی برای آنتاگونیستی کردن تضاد میان نیروهای مردمی و عمده ساختن این تضاد به جای تضاد اصلی (یعنی تضاد بین خلق ستمدیده کرد با رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی) در کردستان خودداری نکردند. تا جائیکه این تئوری‌های ماجراجویانه در حساس ترین لحظات حیات جنبش انقلابی خلق کرد منجر به شعله ور شدن آتش جنگ و قربانی شدن جان دهها تن از بهترین فرزندان خلق کرد در منازعات قدرت فی مابین این دو جریان گشت. جنگ غیرانقلابی فوق که رهبران کنونی "کمونیسم کارگری" یک پای آن بودند، موجب دلسردی توده‌های تحت ستم کردستان که با تمام قوا مخالف این جنگ بودند و خوشحالی بی حد و حصر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی شد و در نتیجه جنبش انقلابی خلق کرد دچار ضربات غیرقابل جبرانی گشت.

بدون شک تئوری‌های بورژوازی و سوبژکتیوی منصور حکمت و دوستانش در "حزب کمونیست ایران" و از آن مهمتر عواقب مخرب ناشی از عمل به آنها نمی توانست در سطح این حزب قلبی بدون تاثیر بماند. به زودی و تنها بعد از چند سال پس از تشکیل این حزب قلبی، نشانه‌های بن بست سیاسی -

"مارکسیسم انقلابی" آقای حکمت و دوستانش در یکی دیگر از مهمترین مسائل انقلاب ایران یعنی مساله ملی و حق تعیین سرنوشت، چهره بورژوازی این حزب و سیاست‌های غیر انقلابی و تفکرات رفرمیستی و سازشکارانه آنها را به روشنی به نمایش گذاشت. حزب ایشان در آن زمان این توهم را اشاعه می داد که گویا با وجود حاکمیت بورژوازی امپریالیستی در ایران، "خروج قوای اشغالگر" از کردستان و تحقق حق تعیین سرنوشت خلق کرد امکانپذیر است. در حقیقت "مارکسیسم انقلابی" با جدا کردن مساله ملی و جنبش خلق کرد از مساله انقلاب و جنبش سراسری، در تئوری‌های غیر انقلابی خود مشغول توهم پراکنی و تفرقه اندازی بین طبقه کارگر و خلق‌های تحت ستم از یکسو با خلق ستمدیده کرد از سوی دیگر بود. در یک کلام توهم رفع ستم ملی در کردستان با وجود بقاء مناسبات امپریالیستی در ایران در برنامه این جریان، از دیگر "دستاورد‌های" حزب کاغذی در آن سالها و نشانگر بی اعتقادی کامل این حزب به حق تعیین سرنوشت واقعی خلق کرد و مکمل عدم همکاری این جریان با سایر نیروهای انقلابی در مقابل دشمن مشترک بود.

مواضع انحرافی و سیاست‌های غیرانقلابی "کمونیسم کارگری" امروز و "مارکسیسم انقلابی" دیروز، در طول حیات این جریان در کردستان، تنها به موارد بالا ختم نمی شود. تئوری پردازی‌های رهبری این جریان و به طور برجسته منصور حکمت در کردستان نقش برجسته ای در بروز و شعله ور کردن آتش یک جنگ غیر انقلابی بین حزب دمکرات و کومه له ایفا کرد. در شرایط جنگ طلبی‌ها و قلدر منشی‌های رهبران حزب دمکرات این تئوری‌ها با یکسان معرفی کردن ماهیت حزب دمکرات و رژیم جمهوری اسلامی (به مثابه دو رأس مثلث قدرتی که ضلع سوم آن "حزب

عملکردهای سازندگان آن "حزب" تمامی شکستها و ناکامی های خود را با جدایی از آن حزب در کردستان "دفن" کند. در ضمن با تمسک به این شیوه، مشکل بن بست و عدم رشد "حزب کمونیست" در میان طبقه کارگر ایران، به ویژه در خارج کردستان یعنی در سایر جاهایی که منصور حکمت و دوستانش در بده بستانهای مربوط به حزب سازیهای اولیه با رهبران کومه له مدعی داشتن پایگاه توده ای در آنجا ها شده بودند نیز با یک چرخش قلم سیاست بازان ما حل شد. بدین ترتیب که در مرام این "حزب سازان" قرار شد که پس از اعلام تشکیل "حزب" جدید، مشکل عضویت طبقه کارگر در آن به این گونه حل گردد که در واقع تمامی طبقه کارگر ایران به "عضویت" رسمی این حزب قبول گردند. صد البته به شرط قبولی "برنامه" حزب؛ آنهم برنامه ای که جز طراحان آن و محافل خارج کشوری کسی از محتوای آن اطلاع نداشت. به راستی هیچگاه در تاریخ جنبش کمونیستی ایران، هیچ نیرویی - به استثنای حزب خائن توده- این مساله اساسی انقلاب ایران را تا به این حد به ابتذال نکشاند.

همانگونه که اشاره شد، حزب سازان حرفه ای ما یک دست کامل "تئوری" عوض کردند. درست به مانند آدمهای معمولی که لباسهایشان را برحسب نیاز و بدون هیچ تاملی عوض می کنند. تنها با یک نیش قلم ورشکستگان سیاسی، "مارکسیسم انقلابی" به "کمونیسم کارگری" تبدیل شده بود و هیچ یک از رهبران "حزب" جدید حتی به روی خود نمی آوردند که چگونه و در چه پروسه ای چنین تحولات فکری اتفاق افتاد و مهمتر از همه عوض کردن آن دستگاه فکری قرار بود به کدام یک از نیازهای واقعی و عینی جنبش کارگری - جنبشی که این جریان با فریبکاری خود را مدافع آن جا می زند- پاسخ گوید. اما انگار برای این جریان که از بام تا شام در حرف از طبقه کارگر و سوسیالیسم داد سخن می داد، اینها مسایل اساسی نبودند. حقیقت این بود که رهبری "حزب" قبلی با توجه به بن بست سیاستها و ایدئولوژی خویش در کردستان با فشار مضاعفی روبرو شده بود، اما به جای مقابله با این فشار و پاسخگوئی به مسائل واقعی، راه فرار به جلو را برگزید که گرچه شیوه ای غیرانقلابی و ضدمارکسیستی بود ولی عافیت طلبانه و بسیار کم دردمتر می نمود.

انشعاب از "حزب کمونیست" و تشکیل "حزب کمونیست کارگری" از سوی منصور حکمت در شرایطی صورت پذیرفت که تحولات ناشی از جنگ اول خلیج فارس در منطقه کردستان عراق منجر به تحت فشار قرار گرفتن تمامی نیروها و احزابی شد که محل استقرار آنها در زمان جنگ در این منطقه قرار داشت. جناح حکمت که به اعتراف خود در آن زمان به لحاظ تشکیلاتی کنترل تمامی "ارگانهای" اساسی "حزب" خود ساخته را در اختیار داشت. دیگر ماندن در این حزب را برای خود صلاح نمی دیدند. تاریخ مصرف "مارکسیسم انقلابی" - بخوان کومه له - برای آنها تمام شده بود. تنها می بایست بار دیگر با جنجال آفرینی و گرد و خاک نمودن، چرخش ۱۸۰ درجه ای خود را بسان بوژواها درعرصه بیرونی نیز توجیه میکردند. اینجا بود که همه تقصیرها بدون هیچ تحلیل جدی و واقعی به گردن "سنتهای غیر کارگری و ناسیو نالیستی" انداخته شد.

در همین حال پروسه تشکیل این حزب کمونیست قلبی جدید نیز عرصه ای بود که همگان در آن نه تنها ورشکستگی تشکیل دهندگان این "حزب" ، بلکه اوج کیش شخصیت پرستی در میان سازماندهندگان آن را نیز به عینه دیدند (۱). استخوان بندی تشکیل دهندگان اصلی "حزب" جدید همان اعضای اتحاد مبارزان کمونیست به اضافه کومه له ای هایی بودند که اکنون در خارج کشور متمرکز شده بودند. به محض اعلام تشکیل "حزب کمونیست کارگری" و نیاز به عضوگیری، تبلیغات وسیعی در میان پیشمرگان کومه له سازمان یافت. در شرایط تشدید فشارهای مادی و معنوی روزمره بر پیشمرگان ، تشویق روحیه پاسیفیسم و انفعال طلبی با چشم انداز انتقال به خارج کشور تم اصلی فعالین حزب جدید حکمت را تشکیل می داد. (به ادبیات

۱ رجوع کنید به "اعلام موضع" کورش مدرسی، "لیدر" کنونی "حزب" و از "بنیان گذاران" "حزب کمونیست کارگری" در زمان "ناسیسم" که با مداحی های خجالت آوری که آدم را بیاد تعریف و تمجید های چندیش آور حجازی از خمینی می انداخت، به ستایش از منصور حکمت پرداخته و "صرف" وجود نام حکمت در حزب جدید را دلیل پیوستن خود به آن اعلام میکرد.

منتشره در زمان انشعاب رجوع کنید) این تبلیغات به دلیل سلطه شرایط جنگی و نامطمئنناز یک سو و تعمیق بحران تشکیلاتی در میان نیروهای کومه له از سوی دیگر تا حد زیادی موثر افتاد و شکاف مرگباری را در صفوف کومه له بوجود آورد. سرانجام سازمان کومه له که در صفوف نیروهای چپ و انقلابی پس از چریکهای فدایی خلق ایران تنها سازمان چپی بود که در بخشی از ایران یعنی کردستان به اعتبار مبارزه مسلحانه و دلاوریهای پیشمرگانش با اقبال توده ای مواجه شده بود، بهای وحدت با محفل منصور حکمت و دوستانش را به فاجعه بارتترین شکل ممکن و در بدترین زمان ممکن پرداخت و دو شقه شد. علاوه براین، جناح منصور حکمت که اساسا بسیاری از امکانات کلیدی و مراکز تصمیم گیری و قدرت در "حزب کمونیست" را در دست داشتند، به استناد اقوال بسیاری از شاهدان زنده در زمان انشعاب، هنگام ترک صفوف کومه له و مهاجرت به خارج علاوه بر امکانات مالی حتی در مواردی از نابود کردن و آتش زدن سلاحها و مهمات موجود که منطقا اموال کومه له بودند نیز دریغ نورزیدند و چهره خویش و ماهیت تئوری هایشان را بار دیگر با برجستگی تمام به نمایش گذاردند.

استقرار کامل در قالب یک "حزب" جدید در خارج کشور در یک دهه گذشته مبین دوره نوینی در حیات این جریان است. دوره ای که می توان گرایش شتابناک "حزب کمونیست کارگری" به مواضع و رفتارهای بورژوایی در عرصه نظر و عمل را با وضوح تمام مشاهده نمود. نمونه های زیر به مثابه مثتی از خروار نشان می دهند که رهبران این "حزب" چگونه تئوری را در خدمت توجیه تمایلات عملی و فرصت طلبی های خود قرار داده اند.

در گرماگرم جنگ اول خلیج فارس، یعنی موقعی که تئوریسین های حزب کمونیست قلبی در عراق حضور داشتند، افکار عمومی شاهد بودند که آنها چگونه با بیشرمی تمام زیر نام "مارکسیسم انقلابی" ، بر اشغال وحشیانه کویت توسط رژیم دیکتاتور بعث در عراق آب تظهير ریختند و کار را به آنجا رساندند که برای توجیه تمایلات بورژوایی خود حتی "کشور" بودن کویت را هم نفی کردند.

جالب اینجاست که چلبی از سال ۱۹۵۸ حتی پای خود را بر خاک عراق نگذاشته بود. اما حالا دیگر او می توانست به عراق باز گردد. چرا که حالا دیگر او عروسک محبوب نیروهای اشغالگر در عراق می باشد!

عروسک محبوب نیروی های اشغالگر در افغانستان، یعنی فردی که آنگونه رفتار می کند که گویی رئیس جمهور این کشور است، "حمید کرزای" نام دارد.

پیش از عراق این افغانستان بود که از سوی آمریکا به مثابه پایگاهی برای مباران های "جغرافیای پلیدی" در هزاره تازه برگزیده شده بود. به یاد داشته باشیم که این در سایه پیروزی پر سر و صدای اشغالگران است که اکنون در این کشور آزادی وجود دارد اما این آزادی، آزادی حمل و نقل کنندگان و ترافیک مواد مخدر می باشد.

به موجب گزارشات گوناگون سازمان های متخصص اتحادیه اروپا و سازمان ملل متحد، اکنون دیگر افغانستان مبدل به بزرگترین عرضه کننده تریاک، هروئین و مرفین شده است. برآورد های این سازمان ها حاکی از آن است که در نخستین سال آزادی، تولید مواد مخدر ۱۸ برابر شده و از ۱۸۵ تن به ۳۴۰۰ تن (با ارزشی معادل ۱،۲ میلیارد دلار) افزایش یافته است. و صد البته این افزایش تصاعدی همچنان ادامه دارد. کار به جایی رسیده که حتی "تونی بلیر" در ژانویه گذشته اعلام کرد که ۹۰ درصد از هروئینی که در انگلستان به مصرف می رسد از افغانستان به این کشور آورده می شود.

دولت حمید کرزای که تنها کنترل کابل را در اختیار دارد دارای روابطی نزدیکی با واشنگتن است. از ۱۶ وزیر کابینه کرزای، ۱۰ نفر دارای پاسپورت آمریکایی هستند و خود کرزای که کسی جز یکی از مشاوران سابق کمپانی نفتی آمریکایی "یونوکال" نیست، همواره در محاصره و محافظت سربازان آمریکایی قرار دارد. افرادی که به او دستور می دهند و او را هر کجا که می رود حتی در اتاق خوابش تحت نظر دارند.

قرار بود که اشغالگران دو ماه در افغانستان بمانند اما هنوز در آنجا هستند. دلیل این واقعیت چنین است: جنگجویان فسادناپذیر جنگ بر علیه مواد مخدر، بساط خود را در افغانستان برپا کرده اند تا ضمانت گر رشد "آزادی" در آنجا باشند، آزادی حمل و نقل مواد مخدر و آزادی درنوردیدن مرزهای جهانی با کالای خود.

دیگر حرف زیادی از بازسازی این کشور ویران شده در میان نیست. "احمد کرزای" برادر رئیس جمهور واقعی افغانستان که گذشته از برادر کرزای بودن، یکی از چهره های سرشناس دولت است چندی پیش شکایتی از اوضاع موجود کرده و گفت: "مگر آنها برای ما چه کرده اند؟ هیچ چیز! مردم دیگر از اوضاع موجود خسته شده اند و من نمیدانم به آنها چه بگویم".

زپه ترین دروغویان گپتی

نوشته ای از ادوارد گالیانو*

ترجمه: نادر ثانی

در خلال ۴۵ سال، فردی عراقی به نام "احمد چلبی" نان سخت تبعید را با دشواری بسیار به کام خود فرو می داد. او سرانجام برای اینکه بتواند از دشواری زندگی خود بکاهد بانکی به نام "بانک پترا" را در اردن پایه گذاری کرد. وقتی بانک به سرنوشته شومی دچار شد، چلبی ناچار گشت تا در بانک را تخته کرده و از این کشور به آن کشور روانه گردد. گویی در خلال همین راه دشوار بود که او ۵۰۰ میلیون دلار را دود کرده و به آسمان فرستاد. بدین گونه هزاران نفری که پول بی زبان خود را به این بانک سپرده بودند، مورد سرقتی کلان قرار گرفتند.

در سال ۱۹۹۲، یک دادگاه اردنی او را که برای ادای توضیحات در دادگاه حاضر نشده بود، غیابا به اتهام کلاهبرداری به محاکمه کشیده، گناهکار شناخته و به بیست سال زندان با اعمال شاقه محکوم نمود. جالب اینجاست که در همین سال جریانی به نام "کنگره ملی عراق" در لندن تشکیل شد و در آن خطبه ای به نام چلبی به عنوان رهبر اپوزیسیون دمکراتیک ضد رژیم دیکتاتوری و فاسد صدام حسین خوانده شد.

چندی پس از این زمان، دشمنان پر کینه و غرض ورز او، به توطئه های خود بر علیه وی ادامه داده و او را متهم کردند که از سازمان "سی آی ای" آمریکا پول دریافت کرده است. تنها یکی از این اتهامات دایر بر دریافت ۴ میلیون دلار از جانب سی آی ای بود.

البته هیچیک از این اتهامات باعث آن نشد که چلبی مشاور محبوب نیروهای آمریکایی که چندی پیش عراق را اشغال کرده اند، نشوند. همکاری او با این نیروها باعث آن شد که اشغال گران با خیال راحتی بتوانند هم پیش و پس از کشتاری که در عراق به راه انداختند، دروغهای خود را به ناف جهانیان ببندند و جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که او در مورد چلبی انتخاب خوبی کرده است: این همکار تازه درست همان عاداتی را داشت که چندی پیش دوستان او در شرکت آمریکایی "انرون" (البته در "حساب سازی") از خود نشان داده بودند.

* "ادوارد گالیانو" نویسنده نامدار اورگوته ای است که به ویژه در میان مردم امریکای لاتین شهرت بسیار زیادی دارد. او به دلیل مقاومت خود در مقابل ستمگران مجبور شد تا سالهای زیادی را در تبعید به سر ببرد. آنچه در اینجا درج شده، ترجمه دو مطلب کوتاه از این نویسنده است که همواره تلاش می کند تا حقایق تلخ را در قالب طنز سیاه خویش به نمایش در آورد.

تظاهرات به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

روز شنبه ۱۳۰ آگوست ۲۰۰۳ به دعوت چند سازمان و جریان انقلابی و دمکراتیک، تظاهرات ایستاده ای به مناسبت پانزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط جمهوری اسلامی و در دفاع از جان دستگیر شدن جنبش توده ای ماهها اخیر در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار شد.

این تظاهرات با استقبال ایرانیان مبارز روبرو گشت و بیش از ۸۰ تن در آن شرکت کردند. شرکت کنندگان در این تظاهرات با سردادن شعارهایی بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی قتل عام سال ۶۷ را محکوم کرده و خواستار آزادی بدون قید و شرط کارگران، دانشجویان و توده های تحت ستمی شدند که در جریان حرکت های اعتراضی ماه های خرداد و تیر توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر و زندانی شده اند. تظاهرکنندگان به زبانهای انگلیسی و فارسی فریاد می زدند: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد"، "مرگ بر سه جانی، خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی"، "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "نه شاه می خواهیم نه اکبر، نه خاتمی، نه رهبر"، "زنده باد سوسیالیسم، زنده باد انقلاب"، "نیروهای انقلاب اتحاد اتحاد"، "اتحاد مبارزه پیروزی"، "به قربانی کردن زنان در ایران پایان دهید"، "مرگ بر خاتمی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر جمهوری اسلامی" و...

در این حال برخی از عابرین محل و راننده های وسائط نقلیه با اعلام همبستگی و به صدا در آوردن بوق ماشینهای شان، حمایت خود از تظاهرکنندگان را اعلام می کردند. در جریان این حرکت تعداد زیادی اعلامیه های فارسی و انگلیسی در افشای رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و توضیح اهداف تظاهرکنندگان، در منطقه تظاهرات پخش گردید.

تظاهرات فوق به دعوت فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن، سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران برپا شد و از ساعت ۱۲ تا ۲ بعدازظهر به طول انجامید. خلاصه ای از گزارش برگزاری این تظاهرات در برخی از رادیوها نظیر بخش فارسی بی بی سی پخش گردید.

گزارشی از مراسم

بزرگداشت یاد و راه جانباختگان

قتل عام سال ۶۷

لندن - انگلستان

با فرا رسیدن پانزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، مراسم بزرگداشتی از سوی چند سازمان و جریان انقلابی در لندن برگزار شد. این مراسم که در بعدازظهر روز شنبه ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) برپا گشت، با قرائت یک متن کوچک در بزرگداشت یاد قربانیان این قتل عام و اعلام یک دقیقه سکوت به یاد جاوید جانباختگان راه سوسیالیسم و عدالت اجتماعی آغاز شد. در بخش اول برنامه، پیام سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان و حزب کمونیست ایران (م.ل.م) قرائت شد. به دنبال آن زیبا کرباسی به شعر خوانی پرداخت و سپس چند ترانه سرود و آهنگ توسط بهرام اجرا شد. در بخش بعدی برنامه مطلبی از رفیق اشرف دهقانی با نام "نگذاریم چنین شود!" در بزرگداشت یاد و راه جانباختگان کمونیست و مبارز قتل عام سال ۶۷ قرائت شد و سپس پیام سازمان زنان ۸ مارس به اطلاع حاضرین رسید. در آغاز بخش دوم برنامه، مینا اسدی به شعرخوانی پرداخت. مینا جلوه هایی از شعر مقاومت و منجمله شعر زیبای "الف لام میم" را به یاد سترگ جانباختگان سال ۶۷ و در افشای چهره ضدمردمی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای حاضرین قرائت کرد. پس از شعرخوانی مینا، سرهات آریجان؛ هنرمند مبارز و گیتاریست ترک به اجرای برنامه پرداخت و چند ترانه سرود انقلابی را در دفاع از سوسیالیسم و عدالت اجتماعی در میان استقبال گرم جمعیت اجرا نمود. به دنبال این برنامه آقای حسن جداری از مبارزین قدیمی و شاعر آزادیخواه به روی صحنه آمد و چند شعر زیبا و انقلابی در ستایش از مبارزات مردم بر علیه ارتجاع و امپریالیسم را به زبانهای فارسی و ترکی قرائت کرد. در واپسین قسمت برنامه نیز بار دیگر بهرام به اجرای برنامه پرداخت و با نوای گیتار چند ترانه سرود و آهنگ مبارزاتی به زبانهای فارسی و آلمانی را برای حضار خواند.

مراسم بزرگداشت یاد جانباختگان قتل عام سال ۶۷ در ساعت ۱۱ شب، در میان شور و تشویق حاضرین به پایان رسید. این مراسم توسط فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن، سازمان دمکراتیک ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان، حزب کمونیست ایران (م.ل.م) و سازمان زنان ۸ مارس (ایرانی و افغانی) سازماندهی و برگزار شد.

گزارش مراسم سالروز کشتار زندانیان سیاسی در هلند

روز ۳۰ اوت سال جاری به مناسبت سالروز کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳۶۷ مراسمی در میدان مرکزی شهر آمستردام برگزار گردید. این مراسم با یک دقیقه کف زدن به یاد قهرمانی های جان باخته گان کشتار سال ۶۷ آغاز گردید و با پخش سرود "زندانی" و قرائت اطلاعیه ی برگزارکنندگان این مراسم به زبان های فارسی و هلندی ادامه یافت. سپس یکی از رفقا در مورد شرایط فعلی ایران و محکومیت سرکوب های رژیم جمهوری اسلامی سخنرانی کرد. در خلال برنامه ها اشعاری توسط چند تن از رفقای شرکت کننده قرائت گردید. همچنین چند تن از رفقای دیگر با اجرای موزیک های ترکی، فارسی، کردی و لری به این برنامه شور بیشتری بخشیدند. گروه کر "میز کتاب آمستردام" هم در دو نوبت سرود "آزادی" را اجرا کرد. مراسم با پخش سرود انترناسیونال خاتمه یافت.

این مراسم فوق توسط سازمان دانشجویان ایرانی - هلند (هوادار چریک های فدایی خلق ایران)، کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) - هلند، نشست مشترک نیروهای چپ و کمونیست - هلند و هواداران حزب کار ایران (توفان) - هلند، برگزار گردید.

Diego و Aldabra, Desroches, Farquhar Garcia (۱) را از دیگر جزایر، که مستقل شدند، جدا کرد و در سال ۱۹۶۵ آنها را برای مدت ۵۰ سال به آمریکا اجاره داد. در این معامله دولت انگلیس ۱۱ میلیون دلار تخفیف در خرید سیستم های اتمی پولاریس POLARIS از آمریکا گرفت و در عوض جزیره دیاگو گارسیا به پایگاه نیروی دریایی آمریکا تبدیل شد.

برای ساختن پایگاه نظامی، آمریکا به جزایر خالی از سکنی احتیاج داشت. وقتی مدارک مربوط به سالهای ۱۹۶۰ منتشر شدند، جزئیات و چگونگی این تخلیه اجباری فاش شد. کلیه خدمات ضروری به این جزایر را قطع کردند.



۱ Chagos archipelago گروهی از جزایر کوچک در وسط اقیانوس هند، جنوب هند و شرق آفریقا هستند که همراه با جزیره Mauritian به انگلیس تعلق داشتند. این جزایر روی هم حدود ۱۹۵ کیلومتر مربع هستند. Port Louis پایتخت Mauritian است. وقتی در ۱۹۶۵ Mauritian برای استقلالش از انگلیس با دولت هارولد ویلسون (Harold Wilson) قرارداد امضا کرد، جزایر Chagos از Mauritian جدا شدند و تحت مالکیت انگلیس باقی ماندند که بزرگترینشان، جزیره Diego Garcia به آمریکا اجاره داده شد.

حدود ۲۰۰۰ نفر از نوادگان برده های آفریقایی و کارگران کشاورز بومی در جزایر Chagos زندگی میکردند. انگلیس و آمریکا در طول مدت چندین سال برنامه تخلیه Diego Garcia را دنبال کردند تا برای استفاده به عنوان پایگاه نظامی آماده گردد. مردم این جزیره معمولاً برای انجام بسیاری از کارهایشان توسط تنها قایق جزیره به جزایر مجاور سفر میکردند. اما ناگهان اوضاع تغییر کرد، اگر کسی از جزیره خارج می شد، دیگر اجازه برگشت نداشت. این مسئله ادامه داشت تا وقتی که مزارع تخلیه شدند چون کارگزارانش در خارج از جزیره مانده بودند. انبارهای غذا خالی شدند چون دیگر هیچکس اجازه وارد کردن مواد غذایی را نداشت. بالاخره در سال ۱۹۷۰ به همه ساکنین جزیره اطلاع داده شد که ارتش آمریکا در حال وارد شدن به جزیره است و ساکنین باید آنجا را ترک کنند.

بومیان پایگاه "دیاگو گارسیا"

خواهان بازگشت به خانه هایشان هستند!

جهانگیر مدائن

این روزها تعداد بسیاری از بومیان جزیره "دیاگو گارسیا" که خواهان بازگشت به خانه هایشان در این جزیره هستند در خارج از فرودگاه "گتویک" در جنوب لندن چادر زده اند. آنها به گزارش BBC علیه دولت های انگلیس و آمریکا، به دلیل اخراج غیر قانونی از سرزمین اجدادیشان، به دادگاه عالی انگلیس شکایت کرده اند.



آنها بخشی از ۵۰۰۰ بومی هستند که سالها پیش توسط دولت انگلیس از جزایر مسکونی خویش رانده شدند و اکنون در شهرهای جزیره Mauritius در فقر زندگی میکنند.

"دیاگو گارسیا" که نیروی دریایی آمریکا نام ۷۱۳۰E ۷۰۰S روی آن گذاشته، جزیره ای است به مساحت ۲۷۰۰ هکتار در نیم کره جنوبی که برای هزاران سال مسکن بومیان بوده تا اینکه بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ دولت انگلیس آنها را همراه با بومیان دو جزیره دیگر نزدیک به آن، به عنوان بخشی از قرارداد خرید سلاح های اتمی ساخت آمریکا، از محل سکونت اجدادی شان خارج کرد. بسیاری از آنان به جزیره Mauritius (۲۰۰۰ کیلومتر دورتر) فرستاده شدند و اکنون در حلبی

۱۹۶۴ برای آمریکا سالی بسیار بحرانی بود. درگیری با کوبا، مداخله نظامی در ویتنام، بحران های اجتماعی و اقتصادی داخلی، جنگ سرد با شوروی، همه این شرایط موجب شد که جزیره دیاگو گارسیا برای آمریکا و نقشه های نظامی اش اهمیت زیادی پیدا کند. از طرف دیگر بسیاری از کشورهای آفریقایی پس از مبارزات طولانی، استقلال خودشان را به دست آورده بودند و برای دریافت کمک به شوروی مراجعه می کردند. رودزیا به طور یک جانبه اعلام استقلال کرده بود و انگلیس نیز که قدرت استعماریش را در شرف از دست دادن می دید به درگیری با رودزیا کشیده شد. خروج انگلیس از کانال سوئز نشان داد که انگلیس فاقد قدرت نظامی و سیاسی لازم برای حفظ موقعیتش به عنوان یک کشور استعمارگر قدرتمند بود. از جمله مفاد قراردادهای انگلیس و آمریکا این بود که آمریکا در بالا بردن ارزش پول این کشور (پوند) به انگلیس کمک کند و در عوض دولت ویلسون با کاهش دستمزدها و خدمات عمومی و همچنین حمایت از آمریکا در حمله به ویتنام موافقت کرد.

مجموعه جزایر Chagos که دیاگو گارسیا بزرگترینشان است، یکی از آخرین مستعمره های انگلیس بودند و انگلیس از آنها در معاملاتش با آمریکا نهایت استفاده را کرد. انگلیس جزایر

← قطع برق، قطع خدمات پزشکی و دارو رسانی، و توقف کشتی هایی که مواد غذایی به جزایر می آوردند، از جمله اقداماتی بودند که بومیان را مجبور به ترک جزیره هایشان کردند. یکی از شخصیت های دولت انگلیس گفته بود: "ما باید در امر تخلیه این جزایر بسیار سخت گیر باشیم. هیچ جنبنده ای نباید در این جزیره ها باقی بماند غیر از مرغان دریایی."

در مدرک دیگری یکی دیگر از دولتمردان انگلیس می گوید: "متأسفانه همراه با مرغان دریایی، معدود تارزان ها و جمعه هایی (۲)، که معلوم نیست از کجا آمده اند هم داریم که امیدواریم به Mauritius رانده شوند."

به دنبال تخلیه بومیان از دیاگو گارسیا، ساخت تأسیسات ارتباطات دریایی آمریکا در ۲۴ مارس ۱۹۷۱ شروع شد. این پایگاه نظامی از زمان جنگ ویتنام تاکنون یکی از مهمترین پایگاه های خارج از خاک آمریکا برای عملیات هوایی و دریایی امپریالیزم آمریکا بوده. تا سال ۱۹۸۰ حدود ۱۰۰ میلیون دلار صرف لایروبی جزیره شد که امکانات پهلو گرفتن کشتی ها و فرود آمدن هواپیماها را افزایش بدهند. در جریان قیام ۱۳۵۷ ایران نیز جزیره دیاگو گارسیا بیشتر از هر وقت دیگر به خودش اسلحه و مهمات و هواپیما و بمب افکن دید. در سالهای ۱۹۹۰ نیز، در طی جنگ اول خلیج، و همینطور در مداخله نظامی آمریکا در سومالی، دیاگو گارسیا یکی از مهمترین پایگاه ها برای عملیات دریایی و هوایی و همینطور سوخت رسانی برای هواپیماهای جنگی بود. در سال ۲۰۰۰ به عنوان پایگاه بمب افکن های ب-۵۲ اهمیت بیشتری پیدا کرد و در ۲۰۰۱ از این پایگاه برای فرستادن بمب افکن های ب-۵۲ و ب-۱ به افغانستان استفاده شد. گفته می شود که برای بازجویی از افراد مشکوک به همکاری با القاعده از این پایگاه استفاده می شود و در حمله ۲ جمعه؛ نام بومی ائی است که در داستان رابینسن کروزو به وسیله او دستگیر و برده رابینسن می گردد.

اخیر آمریکا به عراق نیز از این پایگاه استفاده شده است.



در ماه جولای ۲۰۰۰، جزیره نشینان علیه اخراج شان به Mauritius از دولت انگلیس شکایت کردند. دولت انگلیس مجبور شد که غیر قانونی بودن اسکان اجباری بومیان را در Mauritius و بازگشت آنان را به جزایرشان، اما تحت شرایطی مشخص، بپذیرد. آنها اجازه دارند برای اقامت طولانی مدت، فقط به جزایر حاشیه ای برگردند. اما می توانند برای دیدن مقبره های اجدادشان در جزیره دیاگو گارسیا، فقط در گروه های ۱۰۰ نفره، سفر یک روزه داشته باشند. اما حتی این تعهدات نیز از جانب ایالات متحده آمریکا نفی شد. آمریکا اعلام کرد که اسکان مجدد جزایر حاشیه ای غیر ممکن است چون که به قرارگاه نیروی هوایی آمریکا نزدیک هستند و تروریست ها و جاسوسان می توانند از این جزایر علیه آمریکا استفاده کنند.

بومیان می گویند چون فقط غرب جزیره دیاگو گارسیا توسط ارتش آمریکا استفاده میشود، می توانند در شرق جزیره زندگی کنند. اما آمریکا به دلایل "امنیتی" این پیشنهاد را نیز نمی پذیرد. نتیجه دادگاه در چند هفته آینده مشخص می شود. ولی مسلم است که، بخصوص در شرایط فعلی جهانی که آمریکا و دیگر امپریالیستها در جهت منافع خود به هر جنایتی دست می زنند، اجازه بازگشت بومیان را به خانه هایشان در جزیره ای که از نظر استراتژی های نظامی آمریکا بسیار مهم است، نخواهند داد.

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر - ع - ج

با دروذهای انقلابی

نامه ای که حاوی "اساسنامه مرکز بین المللی پناهندگان ایرانی" بود را دریافت کردیم.

امیدواریم که بر سختی های راهی که در پیش گرفته اید غلبه کرده و گام های هر چه بلند تری در جهت کمک و راهنمایی به پناهجویان و پناهندگان بردارید. برایتان در این راه آرزوی موفقیت و پیروزی داریم.

ر - ز - م

با دروذهای مبارزاتی

نامه تان رسید. امیدواریم که مسائل اداری تان هر چه زودتر حل و فصل گردند. آنچه را که خواسته بودید به زودی برایتان ارسال خواهیم نمود. شاد و پیروز باشید.

رفقای روابط عمومی نشریه حقیقت

با دروذهای انقلابی

اطلاعیه های ارسالی رسید. برایتان در کارزاری که جهت نجات جان یکی از رهبران جنگ خلق در نپال بر پا شده موفقیت آرزو می کنیم.

هند

ر - دالغا

با دروذهای انقلابی

مبلغی که جهت آونمان نشریه فرستاده بودید رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم.

افشاء برخی واقعیت ها در مورد فاجعه ۱۱ سپتامبر

برگرفته شده از: روزنامه "فرانکفورت روندشاو" مورخ ۱۶ آگوست ۲۰۰۳

ناچیز سرانجام تشکیل شد. رهبری این کمیسیون تحقیق در دست یک عضو حزب جمهوریخواه و یک تاجر است. آنها سازمان القاعده را متهم به پرداخت یک میلیارد خسارت برای خانواده های باقی مانده کرده اند.

• کتاب ثابت میکند که چگونه دولت آمریکا جلوی جستجو و تحقیقات دقیق در باره این کشتار دسته جمعی را میگیرد، اسناد را از وکلا و انظار عمومی مخفی و انبوهی از این اسناد را می سوزاند. چرا؟

این کتاب با تحقیق دقیق در مورد عاملین کشتار دسته جمعی یازده سپتامبر، بروشنی نشان میدهد که رد پای آنان را علیرغم همه جار و جنجال های عظیم باید در مرکز قدرت حاکم پیدا کرد. همانهایی که ادعا میکنند که میخواهند جهان را از شر ترور آزاد کنند. سازمانهای اطلاعاتی و ارتش آمریکا!

آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر از احتمال وقوع آن مطلع بود

روزنامه "گاردین" نوشت که وزیر سابق محیط زیست انگلیس؛ "مایکل میجر" اعلام نمود که: "آمریکا پیش از حملات ۱۱ سپتامبر از احتمال وقوع آن مطلع بود". میجر گفته است که: "در یک گزارش شورای ملی اطلاعات آمریکا در سال ۱۹۹۹ هشدار داده شده بود که بمب گذاران انتحاری القاعده ممکن است یک فروند هواپیما مملو از مواد منفجره قوی را به پنتاگون؛ مقر سازمان سیا CIA یا کاخ سفید بکوبند". میجر می گوید: "این یک ضرورت قانونی در آمریکاست که هرگاه یک هواپیما از مسیر پرواز خود خارج شود هواپیماهای جنگنده به منظور تحقیق به پرواز درآیند اما تا هنگامی که هواپیمای سوم در ساعت نه و سی و هشت دقیقه بامداد به پنتاگون اصابت نکرد هیچ هواپیمای تجسسی به پرواز درنیامد". میجر معتقد است که: "آمریکا به این دلیل از وقوع آن جلوگیری نکرد که این حملات تلاش آمریکا را برای تسلط بر جهان تقویت کرد".

• اشخاص زیادی هستند، دو یا سه نفر، که با مشخصات مشابه با عطا ظاهر میشوند. یکی از شاهدان نیز در حالیکه تحت فشار FBI اف. بی. آی قرار داشته، گم میشود.

• یک عمل تروریستی آنها با ربودن چند هواپیمای مسافربری، چگونه دولت بوش از بی عملی خود عذر خواهی میکند که نتوانسته جلوی این حملات را بگیرد. اظهارات این دولت در این رابطه یک دروغ محض است.

چند ماه پیش از این واقعه، در یک تمرین آزمایشی یک بوئینگ ۷۵۷ ربوده شده و به ساختمان پنتاگون می خورد. بعداً در ۱۱ سپتامبر البته این بار به طور واقعی یک بوئینگ ۷۵۷ ربوده شد و به ساختمان پنتاگون اصابت نمود.

کتاب جدید نشان می دهد که بجای جتهای شکاری، سه هواپیمای چهار موتوره ارتشی مارک سی-۱۳۰ در نزدیکی واقعه حضور داشتند (چرا؟)

• بعد از یازده سپتامبر، به دستور مستقیم واشنگتن، گروههای مخصوص نظامی در افغانستان اجازه نداشتند به کریمی د لا کریمه "Cremi de la Crème" عضو القاعده تیراندازی کنند. و یا اینکه او را دستگیر کنند. در آن زمان همچنین از اخراج نزدیکترین اقوام بن لادن ممانعت می شود.

• ۴۸ ساعت بعد از واقعه یازده سپتامبر اف. بی. آی. یک لیست ۱۹ نفره "انتحارکنندگان" را ارائه میدهد. قابل توجه است که ۶ نفر از کسانی که بعنوان "انتحارکنندگان" معرفی شده بودند بلافاصله خود را به مقامات امنیتی معرفی می کنند. پس کشته شدگان چه کسانی هستند؟ جالب تر از همه این است که لیست ارائه شده اف. بی. آی. هنوز تصحیح نشده است.

• قربانیان خارجی یازده سپتامبر بعد از مرگشان آمریکائی معرفی شده اند. این عمل از دخالت اقوام و دولتهای متبوع آنان در رابطه با خواستن جسد و وسایل متعلق به فرد کشته شده جلوگیری میکند. اجساد ۹ "هواپیما ربا" با هویتهای نامشخص در یخ خوابانده شده است.

• اکنون دولت با خواست تشکیل کمیسیون تحقیق مواجه گشته است. این کمیسیون با بی میلی و با رأی

"اسناد، جعلیات و اسناد مخفی نگه داشته شده یازده سپتامبر" نام کتابی به قلم "ماتیاس بروکرس" و "آندراس هاووس" است که اخیراً روزنامه "فرانکفورت روندشاو" گوشه هائی از آن را به چاپ رسانده است. نویسندگان در این کتاب تاکید می کنند که:

"حدود دو سال و نیم بعد از واقعه یازده سپتامبر دانستنی های ما در باره عاملین واقعه باندازه ۴۸ ساعت بعد از واقعه است".

ماتیاس بروکرس Mathias Brockers پس از پر فروش ترین کتاب منتشر شده اش با نام "توطئه"، تئوری توطئه و راز سری یازده سپتامبر"، این بار با همکاری مشترک آندراس هاووس Andreas Hauss کتاب جدیدش را به نگارش در آورده است. دومین کتاب جدید بروک، بنام "اسناد، جعلیات و اسناد مخفی نگه داشته شده یازده سپتامبر" منتشر میشود.

به ضمیمه این جلد ویدیو سی. دی. جالب با محتوای فیلم مستند دانیل هاپسیکرس Daniel Hopsikers و نقل قولهای شاهدین، قرار گرفته است. بروکرس و هاووس باتفاق یکدیگر این کتاب را نوشته اند. در این کتاب راجع به توطئه و تئوری توطئه چیزی نوشته نشده، بلکه به اسناد مطمئن و واقعی و واقعیتهای تکان دهنده جدیدی اشاره شده است. مثلاً آنکه:

• بعضی از تروریستهای یازده سپتامبر در واقعیت امر در ارتش آمریکا تعلیم یافته اند.

• در دو مدرسه تعلیماتی خلبانی صدها عرب را آموزش میدادند، از جمله احتمالاً بعضی از تروریستهای واقعه ۱۱ سپتامبر را. یکی از این آموزشگاههای خلبانی متعلق به دوست Jeb Bush، فرماندار فلوریدا و برادر رئیس جمهور آمریکا است.

• بعد از واقعه یازده سپتامبر تمام مدارک یکی از این دو مدرسه توسط یک ماشین حمل و نقل، در محل اقامت جب بوش گم میشود.

• عطا Atta که یکی از مجرمین اصلی شناخته میشود، در واقعیت امر با سازمان اطلاعات رابطه نزدیکی داشته است. وی همچنین اجازه داشته تا بدون ویزای معتبر به آمریکا سفر کند. او سر مرز، با صحبت کردن با کارمند اداره مهاجرت یک ویزای هشت ماهه دریافت می کند. کارمند اداره مهاجرت او را دیده ولی او را نمی شناسد.



به خاطره جانباختگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

باعث نوشیدن "جام زهر" توسط خمینی و پایان یافتن جنگ شد نیز همانا اوج گیری اعتراضات و مبارزات مردم بود. رژیم، سال ها به بهانه جنگ عدم پاسخ گوئی خود به خواست های توده ها را توجیه نموده بود؛ و حال با پایان گرفتن جنگ در حالیکه می دانست که قادر به بر آورده کردن کمترین نیاز های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم نیست خود را با خطر بروز جنبش های توده ای مواجه می دید. حکومت از آن بیمناک بود که با وجود مبارزین انقلابی با تجربه در میان مردم که هم در انقلاب ۱۳۵۷ شرکت داشته و هم بسیاری از آن ها تجربه زندان های مخوف جمهوری اسلامی در سال ۶۰ را با خود داشتند، نتواند از عهده سرکوب جنبش های توده ای که آن ها را قریب الوقوع می دید، بر آید. وجود چنان جنبش هایی در حالیکه موقعیت رژیم را به خطر می انداخت، عامل بزرگ بی ثباتی سیاسی به ضرر سرمایه گذاری ها برای "بازسازی" بود.

در چنین شرایطی بود که جمهوری اسلامی به چنان کشتار فجیع که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه بود دست یازید. بنا به دستور حکومت، هر انسان مبارز و آزادیخواهی که برای رژیم شناخته شده بود با قاطعیت ارتجاعی از دم تیغ مزدوران بی شرم و جنایت پیشه گذرانده شد، تا حداقل برای مقطعی، از مبارزین و مبارزه اثری باقی نماند؛ تا با ریختن خون هر فرد مخالف حکومت، چنان جوّ رعب و وحشتی در جامعه ایجاد شود که دیگر کسی فکر مبارزه با رژیم را به خود راه ندهد. جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم و منفور توده ها تنها از این طریق بود که می توانست برای سرمایه، "ثبات سیاسی" و "امنیت" ایجاد نماید.

هر چند عملیات "فروغ جاویدان" سازمان مجاهدین خلق در همان سال ۶۷ به مثابه توجیهی جهت این جنایت بکار گرفته شد و ادعا شد که "ضد انقلاب از درون زندان ها رهبری می شود" اما نه تنها امروز مدارکی در دست است که نشان می دهد که این جنایت بزرگ از خیلی وقت پیش تدارک دیده شده بود، بلکه حتی نحوه آن کشتارهای فجیع خود موید واقعیت فوق می باشد. به این صورت که تمامی زندانیان سیاسی در سراسر کشور در یک مدت کوتاه تعیین شده مورد تهاجم قرار گرفتند. چه، آن کسانی که از سرکوب های ۱۳۶۰ جان بدر برده و حتی دوره محکومیتشان نیز تمام شده بود و چه، حتی آن دسته از زندانیان سیاسی که از مدت ها پیش از زندان آزاد شده بودند دوباره دستگیر و حکم اعدام در موردشان به اجرا در آمد.

هنوز بعد از گذشت ۱۵ سال، از تعداد جانباختگان رقم دقیقی در دست نیست. اما تا آنجا که معلوم شده هزاران زندانی سیاسی به شیوه های فجیعی فقط در طول کمتر از یک ماه به قتل رسیدند و اجسادشان در گورهای دسته جمعی که خانواده زندانیان سیاسی پس از ماهها گشتن به دنبال جنازه شهیدانشان آن ها را یافتند، چال شدند. جمهوری اسلامی نام "لغنت آباد" بر آنها نهاده است.

از آنجا که ننگ و رسوائی این جنایت رژیم آشکارتر از آنست که بتوان به گونه ای آنرا توجیه نمود، امروز کوشش نیروهای سیاسی مرتجع نظیر توده ای-اکثریتی و سلطنت طلبان و غیره بر آنست که عامل این جنایت را یکی

و گورستانی چندان بی مرز شیار کردند

که بازماندگان را

هنوز از چشم

خونابه روان است



۱۵ سال از جنایت هولناکی که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ مرتکب آن شد، گذشت. گردانندگان جمهوری اسلامی (چه آخوند و چه غیر آن) طی این کشتار فاجعه آمیز، خون پاک هزاران، بل ده ها هزار کمونیست و دیگر مبارزین آزادیخواه را بر زمین ریختند.

درک دلایل و انگیزه های این کشتار وحشتناک دشوار نیست. رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی مرتکب چنین جنایتی شد که مجبور به پایان دادن به جنگ امپریالیستی ایران و عراق و نوشیدن "جام زهر" آتش بس شده و حال به عنوان یک رژیم خدمت گزار منافع امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته ایران، موظف بود شرایط جامعه پس از جنگ را برای سرمایه گذاری های امپریالیستی آماده نماید. سرمایه گذاران خارجی با صراحت مطرح می نمودند که به شرطی می توانند برای سرمایه گذاری و بازسازی خرابی های ناشی از جنگ به ایران بیایند که رژیم در جامعه "ثبات سیاسی" به وجود آورده و امنیت سرمایه های آنان را تضمین نماید. به عبارت دیگر تبدیل ایران به "جزیره ثبات و آرامش" خواست آنان و همپالگی های ایرانیانشان بود. آن ها به این دلیل از ضرورت "ثبات سیاسی" صحبت می کردند که توده های رنج دیده ایران علیرغم همه شرایط اختناق و خشونت های وحشیانه رژیم، باز از مبارزه بر علیه این رژیم دست بر نداشته و در همه جا فریاد اعتراضشان بلند بود. اتفاقا یکی از مهمترین دلایلی که



اخراج پناه جویان ایرانی توسط دولت ترکیه محکوم است!

رژیم ضد خلقی ترکیه با استرداد تعدادی از پناهجویان ایرانی به جمهوری اسلامی، بار دیگر ماهیت جنایتکارانه خود را نشان داد.

بنا به اخبار رسیده از ترکیه، پلیس این کشور در روزهای ۲۰ و ۲۱ ماه اوت اقدام به دستگیری شماری از پناهجویان ایرانی که اکثر آنها کُرد می باشند کرده و آنان را به نیروهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران تحویل داده است.

این اولین بار نیست که دولت ترکیه پناهجویان را تحویل مقامات ایرانی می دهد. از زمان امضاء قرارداد امنیتی بین دو کشور در سال ۲۰۰۱ میلادی تا کنون این دولت تعداد زیادی از پناهجویان به خصوص کُردهای مبارز که از چنگال دولت ایران به دفتر سازمان ملل در ترکیه پناه آورده بودند را در شهرهای مرزی جمع آوری کرد و همه آنان را یکجا به رژیم ایران تحویل داد که شماری از آنان بلافاصله توسط جمهوری اسلامی اعدام گردیدند و بقیه نیز به حبس های طویل المدت محکوم شدند. در مقابل رژیم ایران نیز تعدادی از اعضای حزب "پ ک ک" که با توافق دولت ایران به آنجا پناهنده شده بودند را به مقامات ترکیه تحویل دادند.

این روزها جان هزاران پناهجو در شهرهای مرزی ترکیه در معرض خطر جدی قرار دارد. تعداد بسیاری از آنان محل مسکونی خود را ترک کرده و آواره کوه و دشت گردیده اند. خانواده ها با بچه های کوچک خود به خرابه ها پناه برده و از نظر تغذیه در معرض خطر جدی قرار گرفته اند، سازمان های باصطلاح "حقوق بشر" نیز عملاً با سکوت خود به حکومت ترکیه یاری می رسانند.

ما ضمن محکوم کردن این اقدام جنایتکارانه دولت ترکیه و تأکید بر ضرورت تامین حقوق بر حق پناهجویان در این کشور، وظیفه همه نیروهای انقلابی می دانیم که صدای پناهجویان ایرانی در ترکیه را به گوش همگان برسانند.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

شهریور ۱۳۸۲

تصحیح و پوش

در شماره ۵۱ پیام فدایی اشتباه چاپی ای رخ داده که بدینوسیله ضمن پوش از خوانندگان، به شرح زیر تصحیح می گردد:

صفحه ۲، ستون اول، سطر ۲۴، وزیر خارجه اشتباها وزیر دفاع نوشته شده است.

از جناح های رژیم معرفی کنند و با وانمود کردن اینکه دستور آن جنایت را صرفاً شخص خمینی صادر کرده است، دستان تا مرفق به خون آغشته دیگر مزدوران ریز و درشت جمهوری اسلامی را که بسیاری از آنان امروز از اصلاح طلب بودن و مخالفت خود با ولایت فقیه دم می زنند را پاک نمایند. اما آیا براستی چنین است؟ آیا مگر همین "اصلاح طلبان" در سال ۶۷ در دستگاه رژیم نبودند؟ آن روزها دولت جمهوری اسلامی پس از هر کشتاری سرمست از فتوحات خود پایکوبی می کرد و احکام صادره در روزنامه هائی که گردانندگان آن ها اغلب همان هائی بودند که امروز نقاب اصلاح طلبی بر خود زده اند، درج می شد تا به این ترتیب از مردم زهر چشم گرفته شود. مسلماً رژیم هرگز قادر به خاموش کردن مبارزات توده های ما نیست. چرا که هر جا ظلم هست مبارزه نیز هست. میلیون ها مبارز هنوز زنده اند و مبارزه برای نابودی رژیم جمهوری اسلامی و ساختن جامعه ای آزاد و آباد و رها از استثمار همچنان در جریان است.

مردم مبارز ما باید بدانند که امروز نیز جان هزاران زندانی سیاسی که در سپاهچال های جمهوری اسلامی دوران سیاهی را می گذرانند، با خطر مواجه است. هنوز از سرنوشت هزاران زندانی سیاسی وقایع تیر ماه سال جاری، وقایع تبریز و سمیرم اطلاعی در دست نیست و جنایتکاران جمهوری اسلامی بارها تهدید کرده اند که با بیرحمانه ترین شکل با آنان برخورد خواهند کرد. پس وظیفه ماست تا برای نزدیک کردن زمان سرنوشتی این رژیم جنایتکار خدمت گزار منافع سرمایه داران داخلی و خارجی، بکوشیم بر شدت مبارزات خود بیافزائیم.

گرامی باد خاطره شهدای به خون خفته تابستان ۶۷

مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، پیروز باد انقلاب

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

شهریور ۱۳۸۲

شورای شهر تهران در تلاش است تا خاوران را

به گورستان بهائیان تبدیل سازد!

پس از سالها که از فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ می گذرد و بدنبال نامه نگاری های خانواده های داغدار قربانیان این جنایت هولناک در تهران به وزارت کشور و دفتر رئیس جمهور جهت کسب اجازه برای گذاشتن سنگ قبر بر گور عزیزان خود و گلکاری در "گلزار خاوران"، شورای شهر تهران در جهت خنثی سازی این تلاش ها که موجب رسمیت یافتن "گلزار خاوران" و باقی ماندن آناری از ننگ و جلادی رژیم جمهوری اسلامی در آن تابستان خونین می گردد، در تلاش است تا خاوران را به گورستان بهائیان تبدیل سازد، تا از این طریق با دفن مردگان بهائی در این گورستان، از تحقق خواست خانواده های داغدیده شهدای سال ۶۷ جلوگیری نمایند.

نامه ای از ایران

ای متعارف از "جمهوری مقدس" شان در انظار بین المللی جلوه دهند، حزبی دولتی به راه انداختند....

پروژه ی توابع سازی در طی سال های سرکوب، تکنوکرات های به نان و نوا رسیده ای به جا می گذارد.

بوروکرات ها با استفاده از امتیازهای دولتی کالاهای لوکس با دلار ارزان وارد کردند ... اما پس از مدتی کالاهای فرهنگی در دست دولت (کتاب، رادیو و تلویزیون)، چیز مورد دلخواهی برای اشان نبود و از سویی روش تازه ی زندگی اشان، فرهنگ ویژه ی خود را طلب می کرد که این رسانه های دولتی کاملاً "نارسانا" بودند. پس به فکر افتادند که فرهنگسرا بسازند و تالارهای نمایش و موسیقی را فعال کنند و کتاب های زیادی چاپ کنند و این همه، ضرورتاً به دنبال خود "سیاست" را طلب می کرد و ناگهان به خود آمدند و دیدند که تمام آن چه را که در سال ۶۰ از دست داده بودند الان به آن ها احتیاج پیدا کرده اند. همین هائی که در فردای سرکوب در سال ۶۰ دل اشان برای یک زندگی آرام غنچ می زد و به دنبال دریاچه گی "نان روزانه" و تحقیر خفت بار آن از جمهوری اسلامی بودند و همه چیز را غیرسیاسی می خواستند.

حال در فضای apolitical ناشی از حاکمیت جمهوری اسلامی چشم به تحولات منطقه ای دوخته اند تا امپریالیسم شاید این بن بست را از بین ببرد ...

بقیه در نامه بعد

... ددمنشی ها ی سرمایه داری حاکم، در این جا همه را از هر چه حس و حال انداخته است. ما هم که همچنان به دنبال انگولک کردن سرمایه داری هستیم به خاستگاه طبقاتی و پیشینه ی تماماً کارگری امان برمی گردد و گر نه ما هم مانند برخی لنگ انداخته بودیم برای سرمایه داری

در این جا همه چیز ساده ی زندگی پیچیده می شود. به خود و دیگران سخت می گیریم. همه چیز بر خواست های حقیر و پست روزمره گی شکل می گیرد

تکنوکرات ها در زمان "جنگ مقدس" دلال جنگی بودند. همه ی صنایع را به نفع جنگ نصب و راه اندازی می کردند. آهن فروش و برنج فروش بودند. در زمان "سازندگی مقدس" دلال بازسازی شدند. زمین فروشی و ساختمان فروشی کردند و برای این که چهره

نگاهی به "حزب کمونیست کارگری" ...

بقیه از صفحه ۸

از آن فراتر این تئورسینها در آن زمان بر روی کاغذ "تعیین تکلیف" مردم کویت را هم با طیب خاطر به "جهان عرب" یعنی همان "ارتجاع منطقه" رجوع دادند. این موضع گیری که بعداً به رسوایی ای برای منصور حکمت و همفکرانش بدل گشت البته یک موضع گیری اتفاقی و ناشی از لغزش و یا ایستادن لحظه ای در یک موضع ارتجاعی و امپریالیستی نبود. این یک خط سیاسی بود که پس از عروج از "مارکسیسم انقلابی" به "کمونیسم کارگری" و ارائه برنامه جدید زیر نام "یک دنیای بهتر" نیز ادامه یافت. به گونه ای که ما شاهدیم که در برخورد با وقایع و رویدادهای مهم یک دهه گذشته چگونه این "حزب" آشکارا و به دفعات زیر نام کمونیسم به منجلا بدترین نوع اپورتونیسیم در غلطیده و مواضع ارتجاعی اتخاذ کرده است.

سمت گیری های بورژوایی این حزب زیر نام "کمونیسم کارگری" در بسیاری دیگر از مواضع اش به وضوح قابل تشخیص است. از جمله مقاله "سناریوی سیاه و سفید" که طی آن ها "سلطنت طلبان"، این دشمنان قسم خورده خلقهای ایران در تحولات سیاسی ایران جزو "سناریوی سفید" تلقی شده و به این وسیله همکاری و حرکت با آنها در صحنه عملی تئوریزه گشت. آنهم درست در شرائطی که رهبران و فعالان این "حزب" در عالم سیاسی حقیرخویش در "میز گردها" و "رادیو تلویزیون ها" مشغول نشست و برخاست با مرتجع ترین مزدوران امپریالیسم بوده و یا با افتخار در نشریاتشان با جلدانی نظیر "گاری سیک" ها و پادو های درجه دو و سه امپریالیسم "مصاحبه" راه می اندازند تا نشان دهند که "سری در میان سرها" دارند. و یا موضع گیری این جریان برای "حل" مناقشه اعراب و اسرائیل را در نظر بگیرید که درست به در بحبوحه قتل عام توده های تحت ستم فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی و حمایت بی چون و چرای امپریالیستها از رژیم متجاوز صهیونیستی ارائه شد و طی آن "حزب

در مورد مساله ملی و قطعنامه این حزب در مورد "حل مساله خلق کرد" در ایران همگان دیده اند که در تکامل ترهات "مارکسیسم انقلابی"، "حزب کمونیست کارگری" چگونه به سیاست بورژوائی خود "شفافیت" هر چه بیشتری بخشیده است. این "حزب" اکنون مساله حق تعیین سرنوشت خلق کرد را به "خروج نیروهای نظامی" جمهوری اسلامی از کردستان و برگزاری رفراندومی زیر نظر "سازمان ملل و مراجع رسمی بین المللی" منوط می کند. کاملاً روشن است که اتخاذ یک موضع لیبرالی این چنینی از سوی جریانی آنهم زیر نام "حزب کمونیست" تنها در عالم سیاست بازی احزاب بورژوایی که همواره چشمی به "بالائینها" دارند قابل فهم است. اما در عالم واقعی و در عصر امپریالیسم، استراتژی سپردن شرایط و حق انتخاب و رأی آزادانه یک خلق تحت ستم به سازمان ملل یعنی نهادی امپریالیستی که کنترل و تنظیم سیاستهای آن در دست دولتهای معظمه و دشمنان قسم خورده تمامی خلقهای تحت ستم می باشد تنها و تنها ماهیت بورژوایی صاحبان این مواضع را به نمایش می گذارد.

و نه از "دولت های یهودی" و اصولا هر دولت مذهبی. امری که هنوز هم از سوی این جریان با عدم پاسخ جدی روبرو شده است.

در رابطه با مناسبات تشکیلاتی، پرستیژها و رفتار عمومی این جریان نیز می توان با روشنی مشاهده کرد که معیارها این "حزب" تا چه حد از معیارهای شناخته شده مارکسیستی دور و به همان اندازه به مناسبات و معیارهای بورژوازی شبیه است. کینه ورزی به سایر جریانات موجود در جنبش کمونیستی، تعقیب سیاست سکتاریسم مطلق، تبلیغات به شیوه بورژوازی و گنده گوئی ها و مبالغه ورزی های بی حد و حصر در مورد نقش "حزب کمونیست کارگری" جوهر سیاست این حزب در برخورد با دنیای بیرونی است که از این نظر باید گفت که کمونیسم کارگری حتی دست "دن کیشوت" را هم از پشت بسته است.

پرورش لجام گسیخته کیش شخصیت و دادن نقش "پیامبرگونه" به رهبری این جریان، (رجوع کنید به مقایسه مضحک بین منصور حکمت با مارکس کبیر در ادبیات این جریان و یا سخنرانی آذر ماجدی، همسر حکمت و یکی از مسئولین این "حزب" در مراسم سالگرد مرگ او که طی آن آذر ماجدی همسر خود را دارای "آینده نگری پیامبرگونه" خواند و دلیل آن را نیز عدم "وجودکلمات کافی" برای "ستایش" از او عنوان نمود. امری که حتی صدای برخی از "خودی ها" در صفوف این "حزب" را هم درآورد.

اینها گوشه هایی از تاریخ "حزب کمونیست کارگری" و برخی از مواضع سیاسی این جریان است. سیاست و همکاری و اتحاد عمل با ضدانقلابیون وابسته و مرتجع نظیر سلطنت طلبان در این چارچوب اتفاق می افتد. آنچه که می توان از واقعیات فوق استنتاج کرد عبارت از این نکته است که بدون شک "حزب کمونیست کارگری" با سیاست های فعلی خویش در مسیری گام بر می دارد که این جریان را هر چه بیشتر از صف توده ها و اردوگاه انقلاب دور می کند. آینده به روشنی نشان خواهد داد که "حزب کمونیست کارگری" تا چه حد در این مسیر پیش خواهد رفت.

جریان با نیروهای ارتجاعی و دشمنان قسم خورده کارگران و خلقهای تحت ستم، به همان نسبت ما شاهد گسترش فحاشی و تبلیغات ناروای "رهبران" این جریان بر علیه کمونیستها و انقلابیون و تلاش برای تخطئه مبارزات قهرمانانه آنها بر ضد بورژوازی بوده ایم. شرکت سیستماتیک در سمینارهای بحث و گفتگو و تبادل نظر با تئوریسین های مرتجع سلطنت طلب و ساواکی های شناخته شده، برخورداری از برنامه های تلویزیونی در کانالهای سلطنت طلبانی(۲) که به رغم آنکه دست خود و ایادی شان تا مرفق به خون مردم ایران آغشته است این روزها وقیحانه از "آزادی" و "دمکراسی" و اتحاد با تمامی "مخالفین" از جمله "کمونیستها" دم می زنند و بالاخره شرکت در تظاهرات مشترک با آنان با توجیه عوامفریبانه "حضور" در محل تجمع "توده ها"، همه و همگی فاکتهایی دال بر تعقیب یک سیاست ضد کمونیستی و غیرانقلابی در عمل از سوی "حزبی" است که زیر نام "کمونیسم کارگری" هیچ فرد و یا جریان دیگری غیر از خود را کمونیست و انقلابی و ترقیخواه و ... نمی داند. در راستای "تشویق" چنین سیاستی از سوی مرتجعین است که ما شاهدیم چگونه چهره های شناخته شده ضدانقلابیون سلطنت طلب در مقابل گاه و بیگاه با دادن "امتیازاتی" به این "حزب" از آنها در نشریات و بلندگوهای خودشان به عنوان نیروهای "واقع بین کمونیست" یاد می کنند.

وبالاخره همه می دانند که چگونه شایعات مربوط به "حمایت های مالی" رژیم اشغالگر اسرائیل از این جریان کار را به جایی رساند که جدانشدگان و اعضا و فعالین سابق آن صراحتا از گردانندگان این "حزب" خواستند تا رسما به جنبش توضیح دهند که چرا در قطعنامه "حزبان" تنها اخذ کمکهای مالی از "دولت عراق" و "دول اسلامی" را ممنوع شمرده اند

البته رهبران این "حزب" می کوشند که با سرمایه گذاری بر روی ناآگاهی هواداران خویش اینگونه جلوه دهند که گویا این برنامه های تلویزیونی در لس آنجلس را با پرداخت پول "خریده اند". با این بهانه آنها میکوشند تا ماهیت آن سیاست و چهره آن نیروهای ارتجاعی ای که چنین فضائی را- حتی بفرض پرداخت پول- در اختیار این جریان میگذارند را لاپوشانی کنند.

کمونیست کارگری" از طرح "سازمان ملل" - یعنی طرح گروهی از دولتهای استثمارگر امپریالیستی- دفاع نمود که در آن دولت آمریکا و سایر جهانخواهران بین المللی زیر نام "حل عادلانه مناقشه اعراب و اسرائیل" از هیچ کوششی در تثبیت موقعیت سلطه جوانه صهیونیستها بر جان و مال توده های ستمدیده فلسطینی و محدود و سرکوب ساختن مبارزات آنها خودداری نورزیده اند.

در مورد فاجعه ۱۱ سپتامبر نیز این حزب با دستپاچگی تمام به تائید مواضع و ادعاهای جهت دار دولت امریکا در مورد دست داشتن گروههای تروریستی اسلامی در انفجار مزبور پرداخت و زیر نام مبارزه با "اسلام سیاسی" دفاع از "سکولاریسم" و به گونه ای شرمگینانه در مقابل تبلیغات زهرآگین و نژادپرستانه و هارترین جناحهای امپریالیستی بر علیه توده های تحت ستم در کشورهای مسلمان سیر انداخت. این سپرانداختن در جریان هجوم ارتش متجاوز امریکا و شرکاء به افغانستان و کشتار وحشیانه توده های افغان به یک طرفداری بیشرمانه از جنگ امپریالیستی و مشاطه گری برای آنها تبدیل شد. اشغال افغانستان که در جریان آن هزاران تن از توده های تحت ستم این کشور به خاک و خون غلطیده و خانه و کاشانه شان بر سرشان ویران گشت، از سوی مروجین "کمونیسم کارگری" زیر نام "مبارزه با اسلام سیاسی" تائید شد و این حزب با محکوم کردن تمامی "جنبشهای ضد جنگ" و یک کاسه کردن تمامی مخالفین جنگ با "بن لادن" مزدور در واقع خود را شریک جنایاتی نمود که به دست "ارتشهای خارجی" در افغانستان اتفاق افتاد.

در زمینه روابط این جریان با سایر احزاب و طبقات دیگر نیز ما شاهدیم که چگونه این "حزب" در عین اتخاذ سیاست "عدم اتحاد" با نیروهای انقلابی و کمونیست و تعقیب سکتاریستی ترین شیوه ها در قبال آنها، با سرعتی عجیب کوشیده تا خود را به هر گونه که شده به نیروهای ضد انقلابی و مرتجع نظیر سلطنت طلبان بچسباند، با آنها نشست و برخاست کند و زیر نام "همکاری" با نیروهای "سکولار" و "مدرن"- و صدالبته دارای حمایت در میان "بالائیها"- سیاست اعلام نشده "اتحاد با سلطنت طلبان" را به پیش ببرد. این امر به هیچ رو اتفاقی نیست که در شرایط گسترش مرادوات و مناسبات این

گوزلر شهید آزلار سئوگی اوغلانلار بولاغیندان
آزادلیق نغمه سین بولبول اوخورباغ ایچره هر یاندا
گوروش خوش گلدین انیلرلریم چاتمیش اوزاقیندان



ترجمه به فارسی

از دل آتشگه این مرز پر آتش، بسان لاله های سرخ و سوزان شعله ور،
کوه های آتشین و پرفروغ از بطن مردم خاست، تا فلک قامت کشید افروخت.
از دل انبوه نزار کهنسالی، برافزاده نی هایی را دیدم به تیغ جور،
ساز بی سامانی و بی سازمانی در دل غربت، می زدند پر حزن در خلوت.
از باغ آتش سوزان ستاره ها، خورشیدهای فروزانی چیدم،
که قبای تار ظلمت شب را در هم دریده بود.
شیر دختران گل رخ و ابرو کمان میان باریک،
برگرفته بودند میوه حسن و زیبایی را از یک صبح بهاری مه آلوده.
جوشیده پر خروش دریای بی کران محبت، با موجهای سترگش،
و پسرانم پر کرده ظرفهای پُر، از سرچشمه بلوغ پر مهر دختران.
از عمیق ترین احساسها تراشیدم هیکل حماسی زیبایی را با قامتی بلند،
پاشیدم شوق زیبایی را بروی عشق از نور ستارگان.
ماهی مبارز برکه ای که ره دریا پیش گرفته بود،
بسلاحی از چاقوهای زجان آراستم.
کمان در بر گرفته آرش هایم نقد جان بر کف
حقیقت غنچه کرده از لب خونین شیدایان
در باغچه اوین، این قتل گاه عشق، بلبل شیدا بخون تپید،
و من خود شاهد شیران رزم آئینی بودم، آویزان از دست و پای خویش.
عاشقترین قناریان همه بر دار آویخته شدند
و من این راز را از دهان گل به ماتم نشسته ای شنیدم.
از خونچاله های اوین طوفانهای خونین و عظیمی بر خواهند خاست
و پشیمان خواهد شد صیاد پست و بی رحم از کشتار بزرگ خویش
از دل پر درد غربت من خبر دارم، به آن دریای طوفان خیز،
از حال و روز از نفس افتادگان خویش.
با اولین گام بهاران خوش آوا زمستان ذوب خواهد شد و سرزمینم از
گل و لاله پیراهن به تن خواهد کرد.
دخترانم شهد خواهند گرفت از سرچشمه بلوغ پر مهر پسران
و مردم دسته دسته به خوش آمد گویی میهمانانی خواهند آمد که از راه دور رسیده اند.

شعر

یوخاری یا مچی لی علی

۲۰۰۳/۰۹/۰۵

آلفن هلند

الولی لاله قیرمیز کوزلی اود یور دون اوجاقیندان
یانار داغلار دیکلدی گویلره نلر قوجاقیندان
گنیشمیش بیر قمیشلیکن کسلیمیش قارقولار گوردوم
دیدر گینلیک سازین سسلندیریب غوربت بوجاقیندان
قارانلیق اورتوگون بوکمکه قالخیب گویده یاغلانمیش
گونشدرمیشم گوی گویرین اولدوزلی باغیندان
گول اوزلی اینجه بیل یای قاشلی اصلان قهرمان قیزلار
گوزللیک میوه سین در میش باهارین چنلی چاغیندان
سویم دریاسی داشمیش دالغالار باش وئرمیش هر یاندان
چاناغلار دولدورب اوغلانلاریم قیزلار بولاغیندان
درین بیر دویغودان یوندوم گوزللیک هیکلین یوکسک
سوینجه شوکه سالدیم پار لاغ اولدوز لار ساچاغیندان
دویوشگن بیر بالیق گؤلدن کؤچرکن شانلی دریاه
یونوب کسگین کسر وئردیم اونا زنگان پیچاغیندان
چکیب اؤخ یای دوروب آرشلریم جان نقدی اؤجوندا
حقیقت غونچا وئرمیش بولبولون قانلی دوداغیندان
اوین باغیندا شیدا آل قان ایچره چیرپینیب قالدی
اؤزوم گوردوم بوتون اصلانلار آسلانمیش ایاغیندان
بوتون سئودالی بولبولر چکیلمیش داره باغ ایچره
بو سیری من اشیتدیم یاسا باتمیش گول دوداغیندان
قوپار بیر گون اوین قانچاله سیندن قانلی طوفانلار
قالار پشمان او یولسوز قوردوغی دارلی دوزاغیندان
اوز اقلاردان خبر وئردیم من اول طوفانلی دریاه
گندیب سورگون یاد نلدرده قالان مین مین قاچاغیندان
اریر قیش یاز گلنده گول چیچکن دؤن گیبور یوردوم

تمام گفته ایم که سلطنت طلبان همچون طرفداران سینه چاک جمهوری اسلامی، جزء نیروهای تلقی میشوند که انقلاب ایران اگر قرار باشد به خواستهای بر حق خود دست یابد باید آنان را آماج حملات مرگبار خود قرار دهد. سلطنت طلبان خواستار حفظ سلطه امپریالیسم در ایران و بقای سیستم سرمایه داری وابسته می باشند. از این رو آنها ذاتا دشمن هر گونه دموکراسی برای اکثریت جامعه ما بوده و تنها در جهت کسب قدرت و برقراری دیکتاتوری جدیدی تلاش می کنند. از اینرو هر گونه همکاری و نشست و برخاست با سلطنت طلبان (که هنوز هم علیرغم همه قیافه حق به جانب کنونی شان، آثار خون عزیزان ما در دستان شان آشکار است) تظهير چهره خونبار آنان می باشد. مباحثه بر سر راه های گذار ایران به دموکراسی با کسانی که در عمل دیکتاتوری عنان گسیخته ای را بر مردم ایران حاکم ساخته و امروز نیز در فکر احیای آن گذشته نکبت بار هستند تنها در خدمت فریب مردم و به مفهوم خاک پاشیدن به چشم توده هاست. بنابر این ما نه تنها شرکت اپوزیسیون دمکرات و انقلابی جمهوری اسلامی در چنین گفتگوها و چنین نشست و برخاست هائی را به نفع جنبش انقلابی مردم ایران نمی دانیم بلکه افشای بیرحمانه همه دارو دسته های وابسته به طبقه حاکم جهت بسیج هر چه وسیعتر توده ها را وظیفه تخطی ناپذیر نیروهای مبارز می دانیم. از سوی دیگر باید توجه داشت که در شرایطی که به دلیل احتمال تغییراتی در سیاست آمریکا، سلطنت طلبان دوباره دم در آورده و جهت نشان دادن توانائی های خود به ارباب و فریب مردم بازار گرمی می کنند چنین برخوردهائی تماما در جهت منافع ضدانقلاب و در نتیجه به ضرر کارگران و زحمتکشان می باشد. بنابراین نیروهای که چنین سیاستهای انحرافی ائی در پیش گرفته اند باید بدانند که پیشبرد چنین سیاستهایی جز رسوائی و انزوای هر چه بیشتر آنها در میان مردم و نیروهای انقلابی حاصلی در بر نخواهد داشت.

پاسخ به سوالات

با توجه به شرکت "راه کارگر" در مجامعی که سلطنت طلبان نیز شرکت دارند از جمله برنامه "گفت و شنود" انجمن سخن در لندن (این انجمن در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۳ برنامه گفت و شنودی با گرداندگی لطفعلی خنجی درباره "راه های گذار ایران به دموکراسی" سازمان داده بود. در این برنامه دکتر حسین باقرزاده از "منشور ۸۱"، بیژن حکمت از "جمهوریخواهان"، تقی روزبه از "راه کارگر"، و داریوش همایون از "حزب مشروطه ایران" دعوت شده بودند) رفقائی خواهان موضع ما در رابطه با این حرکات "راه کارگر" شده اند. در این رابطه باید تاکید نمائیم که ما همواره با صراحت

انشاء روابط پنهانی انگلیس و جمهوری اسلامی در رابطه با همکاری های هسته ای

روزنامه "الحیاه" چاپ انگلیس گزارش داد که : پایگاه های هسته ای نظنز و اراک در مرکز ایران که جهت غنی سازی اورانیوم ساخته شده اند با همکاری شرکت های انگلیسی ایجاد گردیده اند. این اولین بار است که روابط پنهانی انگلیس و جمهوری اسلامی در رابطه با همکاری های هسته ای برملا می گردد.

جنگ و نعمات آن برای گروه کارلایل

روزنامه "واشنگتن پست" نوشت که خانم "سینتیا مک گنی" نماینده دمکرات ایالت جورجیا در یک مصاحبه رادیویی در برکلی "کالیفرنیا" مطرح نمود : "هشدارهای متعددی قبل از حمله به شهرهای آمریکا در تاریخ ۱۱ سپتامبر وجود داشته است". او در ادامه مصاحبه می گوید : "جنگ ضد تروریسم

لیست کمک های مالی

انگلستان

خلق کرد ۲۰ پوند
مادر سنجرى ۳۰ پوند
مادر ۲۰ پوند
میز کتاب ۲۹.۷۰ پوند
سارا (نشریه) ۴۰ پوند

کانادا

مزدک ۳۲۰ دلار
ارس ۱۵۰ دلار

از صفحه اشرف دهقانی در شبکه جهانی اینترنت دیدن کنید :

<http://www.ashrafdehghani.com>

آمریکا، سرمایه داران گروه "کارلایل" را از طریق بالا رفتن ارزش قراردادهای نظامی که برخی متعلق به این شرکت هستند به ثروت های کلان رساند". لازم به یادآوری است که خانواده بوش یکی از سهام داران اصلی این گروه مالی می باشند.

نقش کمپانی ها و بانک های انگلستان در تسلیح رژیم عراق به سلاح های شیمیایی

در اوایل شهریور ماه مطبوعات انگلیس گزارش دادند که به دنبال ادعای خسارت ۱۶ تن از نیروهای آمریکایی شرکت کننده در جنگ اول خلیج فارس - که به دلیل قرار گرفتن در معرض تسلیحات شیمیایی بیمار شده اند - ممکن است پای چند شرکت انگلیسی نیز به میان آید. این شرکت ها متهم هستند که به عراق کمک کرده اند تا کارخانجات تسلیحات شیمیایی خود را دایر نماید. در جریان این پرونده از بانک "نت وست" نیز به عنوان تأمین کننده مالی اجرای این پروژه نام برده شده است.

باندهای مافیایی پول و صندوق های قرض الحسنه

به دنبال اختطار سازمان ملل و بانک جهانی به جمهوری اسلامی مبنی بر این که پول شوئی (سفید کردن پول های سیاه) در ایران به مرز خطرناکی رسیده است ، مهدی صحرائیان ؛ رئیس پروژه پول شوئی در سازمان ملل ضمن مصاحبه ای با روزنامه "یاس نو" گفت : "حجم سالانه قاچاق در ایران ۱۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار است که ۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار آن مصرف داخلی مواد مخدر است و پس از کسر تمام منابع به یک رقم ۶ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلاری با منشاء مشکوک رسیدیم که به طور یقین از مواد مخدر خارجی تأمین می شود". صحرائیان مکانیسم این پول شوئی را این گونه توضیح می دهد : "باندهای مافیایی پول حاصل از فروش مواد مخدر را در خارج به کالا تبدیل می کنند و بعد کالا را به صورت امانی به قاچاقچیان ایرانی می سپارند تا این کالا را وارد ایران کنند و در ایران به فروش رسانند". پول حاصل از این تجارت سپس به "صندوق های قرض الحسنه واریز و از آنجا به سیستم بانکی کشور تزریق" می گردد. و سپس "از طرق مختلف مثل صرافی ها و اعتبارهای صوری و ساختگی مجدداً به دلار تبدیل و از کشور خارج" می گردد.

طرح دولت بوش برای لغو دستمزد ویژه اضافه کاری

به نقل از خبرگزاری CNN ، وزارت کار دولت بوش از چندی پیش با طرح لایحه ای در کنگره آمریکا خواستار تغییر قوانین و آیین نامه های مربوط به حق دریافت دستمزد ویژه اضافه کاری ، گردیده است. لایحه مزبور که نخستین بار در ماه مارس سال جاری طرح گردید ، چند هفته قبل از سوی کنگره آمریکا رد شد. طبق گزارش این خبرگزاری ، در حال حاضر بر پایه ضوابط و آیین نامه های موجود در رابطه با اضافه کاری ، که از سال ۱۹۳۸ در این کشور برقرار گردیده ، ۷۹ درصد از کل کارگران آمریکا پس از چهل ساعت کار هفتگی از حق دریافت دستمزد ویژه اضافه کاری ، برخوردار می باشند. بنابه اظهارات خبرگزاری CNN ، بر اساس مطالعات به عمل آمده از سوی "انستیتیوی برنامه ریزی اقتصادی" (EPI) ، در صورت تصویب و اجرای این طرح ، ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تن از حقوق بگیران (کسانی که درآمد ماهانه دریافت می کنند) و ۵ میلیون و ۵۰۰ هزار تن از مزدبگیران (کسانی که بر اساس ساعت دستمزد دریافت می کنند) ؛ یعنی مجموعاً ۸ میلیون تن از کارگران و دیگر زحمتکشان این کشور از حق دریافت دستمزد ویژه اضافه کاری محروم می گردند. طرح مزبور ، در صورت به اجرا درآمدن ، علاوه بر کاهش سطح درآمد کارگران ، منطقی و به طور عمومی میزان ساعات کار روزانه کارگران را نیز به سود سرمایه داران و کارفرمایان زالوصفت افزایش خواهد بخشید.

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت :
<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس بستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک :

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!